

اُستاد پیر

تألیف لائوتسہ
ترجمہ: دکتر مہدی ثریا



استاد پیر

لائوتزو

تاتوته چینگ

یا

کتاب پیروی مستقیم از راه و روش هستی و حیات
به راهنمایی درک درونی (دل)

ترجمه: سید مهدی ثریا

پیشگفتار

«استاد پیر» ترجمه‌ای است از دو واژه «لائو» و «تزو» در زبان چینی که اولی به معنی «پیر» و دومی به معنی «استاد» است و این عنوانی است که پیروان مرد متفکری به نام «لیُخ» با نام خانوادگی «لای» و لقب «تِن» (ارح لای تن) به او داده‌اند.^۱ هشتاد و یک قطعه که اکنون ترجمه آن تقدیم خوانندگان می‌شود منسوب به این استاد پیر است. زمان زندگی او به درستی دانسته نیست. درباره او چنان افسانه‌هایی پرداخته شده که او را، چون موجودات خیالی، شگفت‌انگیز و باورناکردنی ساخته است. مثلاً اینکه مادر او تیر شهاب بود و او را در بکارت حامله شد و او بعد از شصت و دو سال توقف در رحم مادر به سال ششصد و چهار قبل از میلاد مسیح، با موی سپید، از چنان مادری زاده شد^۲ و با پیروی از راه و روش هستی و حیات تا صد و شصت سال و به قولی تا دویست سال زندگی کرد.^۳

از افسانه که بگذریم، نویسندگان کتاب داستان فلسفه چین، از قول دانشمندان امروزی و بر اساس تحقیقاتی که روی متون مربوطه به عمل آمده می‌گویند حتی اگر شخصی به نام لائوتزو وجود داشته است که در زمانی بین سالهای ۷۲۲ تا ۴۸۱ پیش از میلاد می‌زیسته او نویسنده تائوته چینگ،^۴ یعنی کتابی که امروزه با نام لائوتزو می‌باشد، نبوده است. زیرا محتویات و سبک

استاد پیر

تألیف لائوتسه

ترجمه: دکتر مهدی ثریا

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: اول ۱۳۷۳

حروف چینی: همراه

لیتوگرافی: تصویر

چاپ: آذروش

انتشارات: قوانین

۱. (15 --- 8) .

۲. (21 --- 7) .

۳. (15 --- 9) .

۴. «لائو» به معنی راه، قانون یا نظم حاکم بر هستی و حیات، «ته» به معنی برخورداری و استفاده مناسب و صحیح از حیات و زندگی و «چینگ» به معنی متن یا نوشته است. پس «تائوته چینگ» را می‌توان به «کتاب راه و روش هستی و حیات و برخورداری از آن» ترجمه کرد.

نگارش این کتاب زمانی بسیار بعد از آن را پیشنهاد می‌کند، به خصوص سالهای بین ۴۸۰ تا ۴۲۲ پیش از میلاد را. آنچه همه در آن متفق‌القولند این است که کار «استاد پیر» نگاهداری استاد و مدارک سلطنتی در شهر «لو» یعنی پایتخت قدیمی ایالت هونان در چین بوده است. اغلب شارحان و مقدمه‌نویسان بر **تائوت‌چینگ** جریان ملاقات کنفسیوس را در جوانی با استاد پیر نقل کرده‌اند. تاریخی را که پژوهشگران، و البته با شک پژوهشگران، درباره سالهای زندگی کنفسیوس پذیرفته‌اند بین سالهای ۵۵۱ تا ۴۸۹ قبل از میلاد مسیح است.^۱ پس اگر ملاقات به واقع رخ داده باشد لائوتزو در آن سالها می‌زیسته.

شاید یادآوری زمان زندگی مشاهیر دیگری در تفکر و فلسفه بتواند جای استاد پیر را در تحول تاریخی افکار فلسفی جهان، بین متفکران گذشته و حال، تا اندازه‌ای روشن سازد.

زردشت پیامبر ایرانی در اواسط قرن ششم پیش از میلاد مسیح^۲ می‌زیسته و در سن سی سالگی مکاشفه خود را با مردمان در میان گذاشته است.^۳ او نظم و قانون حاکم بر جهان هستی را «نیک» و هرچه در تخریب و برهم زدن آن بکوشد «پلید» خواند. لائوتزو «تائو» یا راه و روش هستی و حیات را مقدس شمرد و مردمان را از هرگونه دستکاری در آن برحذر داشت. «سیدهارتا گواتاما» که لقب «بودا»^۴ یافت نیز در اواسط سده ششم قبل از میلاد مسیح می‌زیست و اولین موعظه خود را ر سال ۵۳۰ پیش از میلاد در نزدیکی بنارس از ایالات هندوستان ایراد کرد.^۵ او بزرگترین واقعیت زندگی را «دوکخا» یا «رنج» خوانده بود. «دوکخا» در زبان «پالی»^۶ به معنی از جا در رفتگی چرخ از محور یا سر استخوان از جای خود است.^۷ پس از نظر بودا زندگی انسانها آغشته

۱. «کنفسیوس» فرنگی شده «کونونگ فوتزو» است و معنی آن «استاد محترم کونونگ» می‌باشد (19 --- 72). نامها وقتی از زبانی به زبان دیگر می‌روند دچار چنین تحریفاتی می‌گردند، چنانکه این سینا در فرنگ «اوسینا» و این رشد «آووروز» شده است.

۲. (8 --- 2)

۳. (18 --- 94)

۴. (3 --- 132)

۵. در زبان سانسکریت Budh به معنی بیدار شدن و دانستن است و بدین ترتیب «بودا» یعنی کسی که بیدار شده، روشن شده و دانسته. روایت شده است که از او پرسیدند تو خدا هستی، گفت نه، تو فرشته هستی، گفت نه، پیر یا ولی هستی، گفت نه، پرسیدند پس چه هستی، گفت، بیدار شده‌هستم، و از آنجا بود که لقب «بودا» به او داده شد. (20 --- 90).

۶. (9 --- 107)

۷. «پالی» نام زبانی است که امروزه نیز زبان دینی مردم سیلان، برمه و جنوب شرقی آسیا می‌باشد.

۸. (20 --- 111)

و آلوده به رنج است و علت آن نابجا بودن یا خارج بودن زندگی مردمان از محور یا قرارگاه اصلی و طبیعی خود می‌باشد. این نابجائی یا دورافتادگی از راه درست زندگی را بودا در «هوس» یا کشش انسان به پی‌گیری خواستهای خود تا فرا رفتن از حد و حدود طبیعت خویش و قوانین حاکم بر جهان هستی و موجودات آن دانسته است.^۱ توصیه‌های لائوتزو به پیروی از «راه» و روش هستی و حیات، که اغلب همراه با مثالهایی از ویژگیهای پدیده‌های طبیعت چون آب و نظایر آن است، در واقع به منظور توجه دادن مردم به نابجا بودن یا نادرست بودن روشهای زندگی آنان و تشویق به بازگشت به اصل و جای گرفتن در مقام و نحوه درست زندگی، یعنی پذیرش قوانین و راه و روشهای حاکم بر هستی و حیات و زیستن بر اساس آن است. بازتاب چنین تفکری راما، هیجده قرن بعد از سالهای بودا و لائوتزو، در سخن انسان‌شناسانه مولوی ملاحظه می‌کنیم، آنجا که با تلاطمی از احساس می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدائیها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بربریده‌اند از نئیرم برد و زن نالیده‌اند
هرکسی‌کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

نزدیکتر به دوران ما، سایه‌ای از این بینش را در «روسو» می‌یابیم^۲ و در زمان خودمان از اریک فروم می‌خوانیم که: «انسان از اتحاد اولیه و اصلی خود با طبیعت به دور افتاده و چون صاحب عقل و تخیل است از تنهایی و جدافتادگی و بی‌توانی و جهل خود آگاه است. سلامت روانی انسان لازمه‌اش اتحاد با موجودات دیگر و ارتباط با آنهاست»^۳ و بالاخره می‌بینیم ویکتور فرنکل، روانپزشک اطریشی و بنیان‌گذار مکتب «معنی‌درمانی» یا درمان از طریق جستجو و ایجاد معنی برای زندگی، می‌گوید: یکی از پدیده‌های گسترده زندگی انسان در قرن بیستم «خلاء زندگی»^۴ است و آن، در وحله اول، فرا رفتن انسان از بعضی غرائز اساسی است که زندگی او را، به مانند زندگی حیوانات شکل و جهت می‌دهد و در نتیجه از زحمت تصمیم‌گرفتن فارغ می‌داشته است.

۱. (20 --- 114 - 113)

۲. ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲ میلادی) فیلسوف سوئیسی که در فرانسه می‌زیست و کتابهای *امیل* و *قرارداد اجتماعی* از اوست.

۳. (12 --- 30)

۴. Existential Vacuum

با گذشت از دوران سلطه غواژ بر رفتار، که هماهنگ سازنده کردار انسان با قوانین طبیعت بوده است، انسان از اصل خود به دور افتاده و از بهشت آرامش خیال رانده شده است.^۱

باز در گذشته‌های نزدیک به زمان لائوتزو به هراکلیتوس فیلسوف یونانی (۵۳۶ تا ۴۷۰ قبل از میلاد) برمی‌خوریم که با وجود بعضی تعارضات فکریش با لائوتزو - مثلاً درباره جنگ - همچون او جهان را بی‌خستگی و فرسایش همیشه در حرکت و تغییر می‌دیده است،^۲ همه چیز را در جهان، جز تغییر، تغییرپذیر دانسته و چون او راه فراز و نشیب را یک راه و نیکی و بدی را یکی دیده است^۳ و قرن‌ها بعد شوپنهاور فیلسوف آلمانی (۱۸۶۰ - ۱۷۸۸ میلادی) از «اراده» صحبت کرده که اگر به دقت بشکریم «بستگی به چیزی ندارد یعنی خود هستی است و از زمان و مکان بیرون است.... حقیقت است و ذات مطلق است و چیزهای جهان همه نمایشهای اوست به درجات مختلف...»^۴ یعنی همان چیزی که لائوتزو «تائو» یا راه و روش هستی و حیات خوانده است و بالاخره فردریک انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰ میلادی) با تمام تفاوت‌های فکری و بینشی که با لائوتزو داشته در مورد رابطه انسان با طبیعت چنان سخن گفته که گوئی از استاد پیر درس آموخته و یا با مطالعه جهان و چگونگی آن به بینشی یکسان با «استاد پیر» رسیده است. او در کتاب دیالکتیک طبیعت اظهار داشته که «بدین طریق ما در هر قدم خاطرنشان می‌شویم که بر طبیعت چون فاتحی بر مردم بیگانه یا مانند کسی که خارج از طبیعت قرار گرفته است حکمرانی نداریم بلکه با گوشت و خون و مغز خود متعلق به طبیعت هستیم، در طبیعت به سر می‌بریم و تمام سلطه ما بر طبیعت ناشی از واقعیت تفوق ما بر سایر مخلوقات به واسطه توانائیمان به یادگیری قوانین طبیعت و به کارگرفتن درست آن است.»^۵

از پایان زندگی لائوتزو، به مانند پایان زندگی شمس تبریز ما، کسی با اطلاع نیست. گفته شده است که در اواخر عمر دراز خود، سرخورده از بی‌میلی مردم به پیروی از راه و روش هستی و حیات، تنها و سوار بر گاومیشی راه بیابان در پیش می‌گیرد و به جانب غرب و در جهت فراسوی دنیای متمدن زمان خود راه می‌سپرد. وقتی به یکی از دروازه‌های دوردست کشور خود

می‌رسد دروازه‌بانی به نام «ین‌هسی» که آن حکیم را به خواب دیده بود او را می‌شناسد و مصرانه از او می‌خواهد و ترغیبش می‌کند تا از تصمیم خود مبنی بر اینکه اصول فلسفه خویش را ننویسد و نگاه ندارد منصرف گردد. می‌گویند تائوته‌چینگ نتیجه و ثمر آن خواستن و ترغیب است.^۱ «تائو» یعنی راه و روش یا قانون حاکم بر هستی و حیات (هر نوع هستی و هر نوع حیات) و «ته» به معانی فضیلت، نفوذ و نیروی اخلاق است. این واژه، در خط چینی، از سه نشانه ترکیب یافته که یکی به معنی «رفتن»، دیگری به معنی «مستقیم» یا «سراست» و سومی به معنی «دل» است. وقتی این سه نشان با هم گذاشته می‌شوند معنی «راه سپردن در خط مستقیم درک درونی» را می‌دهد. «چینگ» به معنی «متن» یا نوشته است. پس روی هم رفته تائوته‌چینگ را می‌توان به صورت «متن [یا کتاب] پیروی مستقیم از راه و روش هستی و حیات به رهنمائی درک درونی (دل)» ترجمه کرد.

جهان‌بینی خاصی که به لائوتزو منسوب است و دستورالعملهایی که برای زندگی فردی و جمعی از آن برداشت گردیده وقتی بهتر درک شدنی و عمل کردنی است که با چند مفهوم اساسی در گفته‌های او آشنائی بیشتر از حد لفظ داشته باشیم. این مفاهیم عبارتند از «تائو»، «ین»، «ینگ» و «وی وو وی» و «شنگ جن».

تائو، «راه و روش هستی و حیات» ترجمه‌ای است که من با درک معنی و واژه «تائو» به عمل آورده‌ام. دانشمندان و آگاهان به زبان و فلسفه چینی برای تائو معانی راه، قاعده کلی، حقیقت، و نظم جهانی را برشمرده‌اند. من «هستی و حیات» را در ترجمه این واژه وارد کرده‌ام زیرا «هستی» اعم از «حیات» است و حیات موردی است از هستی و منظور از تائو - به خصوص در اصطلاح آنان که تائوئیست شناخته شده‌اند - اصل اولیه جهان شمول^۲ یا راه و روش و نظم و قاعده جاری و ساری بر هستی است که طبعاً حیات را نیز شامل می‌گردد. من ترجمه این واژه را همه جا در گیومه قرار داده‌ام تا تأکیدی باشد و جلب توجهی.

ین، ینگ، در جهان‌بینی مردمان چین جهان و هرچه در آن است وحدتی است متشکل و ساخته و پرداخته از خصوصاتی که ظاهراً دوگانه و مغایر هم به نظر می‌رسند. از یک سو تاریکی، سردی، ضعف و زنانگی و از سوی دیگر روشنائی، گرمی، نیرو و مردانگی. اگر در

۱. (11 --- 168 - 167)

۲. قطعه ۲۵ از همین کتاب.

۳. (۱ --- ۱۰۱ و ۱۰۲)

۴. (۸۶ --- ۶)

۵. (10 --- 34 - 33)

۱. (21 --- 9)

۲. (8 --- 90)

خصوصیات هر یک از این مفاهیم دوگانه با دقت و تعمق بنگریم دوگانگی ذاتی نخواهیم یافت بلکه وحدتی خواهیم یافت حاصل شده از حالات مغایر نمای یک امر واحد. مثلاً تاریکی و روشنایی هر کدام خصوصیت یا حالتی از وجود نورند، سردی و گرمی خصوصیت یا حالتی از وجود حرارت، ضعف و نیرو هر کدام مقداری از توان و پستی و بلندی حالانی از قرار گرفتن در مکان. همان طور که برای به وجود آمدن یک انسان در هم آمدن و وحدت یک زن و یک مرد لازم است و هر دو در ایجاد یک انسان تازه سهم انکارناپذیر دارند جهان و هر چه در آن است نیز از تأثیر و تاءثر متقابل شرایط و خصوصیات موجودیت و تداوم می‌یابد که مغایر یا نقطه مقابل هم به نظر می‌رسند. چینیان این دوگانگی ظاهری و وحدت ناشی از تاءثیر و تاءثر متقابل آن را به صورت زیر نشان می‌دهند.



یعنی به صورت دایره‌ای که دربرگیرنده خصوصیات متقابل و نماینده وحدت است. قسمت تاریک را که شامل سردی و ضعف و تاریکی و زنانگی است ین و قسمت روشن را که شامل گرمی و نیرو و مردانگی است ینگ می‌خوانند. در اصل واژه ین به معنی «بی‌آفتاب» یا سایه و ینگ به معنی «آفتابی» بوده است.

وی و وی. در این اصطلاح وی به معنی «انجام دادن» یا «عمل کردن» است و وو برای القاء معنی نفی و «بدون» است.^۱ بدین ترتیب معنی تحت‌اللفظی این جمله چیزی شبیه «کار بی‌عمل» می‌شود. منظور از این گفتار شبهه نقیض^۲ کار کردن و انجام امور است بی‌تخلف از راه و روش

۱. (15 --- 33) و (17 --- 40 - 39)

۲. گفتار نقیض، معادل فارسی است که برای Paradox برگزیده‌ام. پارادوکس به گفتاری اطلاق می‌شود که مطلبی را همراه با نقیض همان مطلب بیان کند. نمونه قدیمی چنین گفتاری حرف اپی منه دیس فیلسوف یونانی اهل جزیره کرت در قرن پنجم پیش از میلاد است که گفته «تمام اهالی کرت دروغ‌گویند». حال چون خود او اهل کرت بوده پس حرفش شامل حال خودش هم می‌شود یعنی اینکه «اهالی کرت دروغ‌گویند» دروغ است. در اصطلاح «کار بی‌عمل» وجود کلمه «بی» در میان کار و عمل شاهد پارادوکس یا گفتار نقیض به آن می‌دهد. مترجم

هستی و حیات و بدون نقض قواعد و قوانین حاکم بر جهان وجود. به زبان دیگر منظور از آن کار کردن برای بهره‌گیری از جهان و طبیعت است بی‌فرا رفتن از حد و مرز طبیعت و همراه ساختن رفتار و اعمال است با راه و روش و نظم و قاعده حاکم بر طبیعت.

پیروی از راه و روش طبیعت و تبعیت از نظم و قاعده حاکم بر جهان هستی سازگار کننده اعمال و رفتار ما با ویژگیهای سایر موجودات عالم و منطبق سازنده زندگانی ما با خصوصیات جهانی که در آن به سر می‌بریم خواهد بود و این سازگاری و انطباق سلامت جسم و روان ما و بهزیستی اجتماع انسانی را تأمین خواهد کرد.

درستی این بینش از جهان و ارتباط تنگاتنگ و همه‌گیر همه موجودات عالم با یکدیگر امروزه در «دانش محیط زیست» امری مسلم و انکارناپذیر شناخته شده است. مروری بر پژوهشهای انجام شده در محیطهای گوناگون زیست و تاءثیر و تاءثر متقابل انسان بر محیط محیط بر انسان رافع هرگونه شک و تردید در درستی این بینش و عقلانی بودن توصیه‌های ناشی از آن است.

شنگ جن. این واژه به معنی آدمی است که به صدای عقل گوش می‌دهد و آنچه شنیده با دیگران در میان می‌گذارد و خود به آن عمل می‌کند.^۱ «فرزانه» نزدیکترین معادل فارسی این واژه می‌تواند باشد. ملاک فرزانی تنها داشتن عقل نیست، عمل به رهنمودهای عقل و آموزش و یاری دادن به دیگران در پیروی از رهنمودهای عقل شرط لازم فرزانه بودن است.

حال که صحبت از فرزانه شد بد نیست به جریان ملاقات کنفوسیوس و لائوتزو، فرزانهان تفکر چینی، اشاره‌ای بشود:

می‌گویند کنفوسیوس جوان که از نفوذ فکری لائوتزو در مردم به شگفت آمده بود به دیدار استاد پیر رفت و به قصد استهزاء درباره آداب و رسوم از او سوءالاتی کرد. استاد پیر بعد از شنیدن حرفهای فیلسوف جوان گفت: «آنچه گفتی مربوط به حرفهایی است که گویندگان آن در زیر خاک پوسیده‌اند. علاوه بر این، کسی که با زمان همراه است وقتی به سفر می‌رود بر ارایه می‌نشیند و آنکه با زمان همراه نیست دستخوش رانش باد است. من شنیده‌ام که بازرگانان کارآزموده ثروت خود را در محلی امن پنهان می‌کنند و خویشتن را نادار جلوه‌گر می‌سازند و شخص بافضیلت، با تمامی فضیلت خود، چهره فاضلانه به خود نمی‌گیرد. غرور، شهوت، بزرگ‌نمایی و

بلندپروازیهای زائد را از خود بران که همه برای تو زبانبارند. من تمام آنچه برای گفتن به تو دارم همین است. کنفسیوس در موقع رفتن از پیش لائوتزو به مریدان خود گفت: «من می دانم که پرندۀ می تواند پرواز کند، ماهی می تواند شنا کند و چهارپا می تواند بدود. برای آنکه می تواند بدود می توان تله ساخت، برای آنکه می تواند شنا کند می توان تور بافت و برای آنکه می تواند پرواز کند می توان تیر بر چله کمان گذاشت. اما کسی نمی داند که اژدها چگونه بر فراز آبر و باد به آسمان عروج می کند، من امروز لائوتزو را دیدم، او اژدهاست.»^۱

تا قدر کنفسیوس جوان در این مکالمه نادیده نماند بد نیست این مطلب نیز خاطر نشان گردد که وقتی لائوتزو پاسخ دشمنی را رفتار نیک (چنانکه عیسی مسیح نزدیک به پانصد سال بعد از او) توصیه کرد کنفسیوس گفته بود: «نه، دشمنی را با عدالت و رفتار نیک را با رفتار نیک عوض باید داد.»^۲

هشتاد و یک قطعه‌ای که منسوب به آن «اژدها» یا «استاد پیر» است در دو قسمت یا تحت عنوان دو «کتاب» تنظیم گردیده که اولی شامل سی و هفت و دومی شامل چهل و چهار قطعه می باشد. برگردان فارسی این هشتاد و یک قطعه از ترجمه انگلیسی متن چینی در کتاب زیر به عمل آمده است:

Lao Tzu, TAO TE CHING, Translated by: D.C.Lau, Harmondsworth, Middle sex, England: Penguin Boo HS.1967.

این ترجمه انگلیسی در فاصله سیزده سال، یعنی از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۶ یازده مرتبه به چاپ رسیده و دو چاپ آخر آن در همان سال ۱۹۷۶ بوده است. من در کار این برگردان هرجا با ابهامی یا اشکالی روبرو شده‌ام به سه ترجمه دیگر انگلیسی مراجعه کرده و از آنها سود جست‌ام. یکی ترجمه آقای گیافونگ و خانم جین انگلیش (۱۹۷۲)، دیگری ترجمه آر. بی بلکنی (۱۹۵۵)^۳ و سومی ترجمه وینتر بایتر (۱۹۴۴)^۴ است. ترجمه سوم، یعنی ترجمه آقای بایتر، را من قبل از این ترجمه به فارسی برگردانیده بودم که متأسفانه موفق به چاپ آن نشدم و این همان ترجمه‌ای

۱. (15 --- 8)

۲. (14 --- 51)

۳. (16)

۴. (17)

۵. (21)

است که آقای هوستون اسمیت^۱، استاد فلسفه در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (M.I.T.)، در کتاب خود **ادیان انسان**^۲ آن را بهترین برگردان از چینی به انگلیسی دانسته است.

بی شک ترجمه‌ای که بدان دست زده‌ام خالی از اشکال و نارسائیهای لفظ و معنی نیست و بی گمان خوش‌آوتر از آنچه من بیان کرده‌ام صاحبان ذوق خواهند کرد. در این ترجمه هرجا به مطلبی رسیده‌ام که موضوعی را از گنجینه ادب فارسی یا غیر آن تداعی کرده است مطلب تداعی شده را در پاورقی آورده‌ام و منبع آن را یا با ذکر نام گوینده در زیر همان مطلب و یا با ذکر شماره کتاب در فهرست مآخذ و صفحه مربوطه در پراکنش متذکر شده‌ام. مثلاً (۴ ... ۷۵۵) نشانی است از کتاب شرح گلشن راز که باشماره ۴ در فهرست مآخذ قرار گرفته و صفحه ۷۵۵ آن از کتاب و (9---107) معرف صفحه ۱۰۷ از کتاب Encyclopedia of World Religions می باشد که همین کتاب ذکر شده در فهرست مآخذ است.

امیدوارم پیامهایی که در این قطعات گنجانده شده‌اند مورد پسند و بیشتر از آن، راهنمای جهان‌بینی و راهبر اعمال و رفتار خوانندگان قرار بگیرد.

در اینجا لازم می دانم از راهنمائیهای بالارزش استاد خود آقای دکتر زین الدین کیانی نژاد شاعر و متفکری که در کار تحقیق و تدریس و تألیف و ترجمه تجربه‌های ارزنده دارند و از کمکها و ترغیب و تشویقهای دوستان دانش دوست خود آقای علی سازمند و خانم خاطره حجازی شاعره خوش قریحه‌ای که بی کمک و یاریشان انجام این کار نمی دانم تا کی به عهده تعویق می افتاد صمیمانه تشکر کنم و سپاس خود را از لطف و مرحمت جناب آقای دکتر مسعود کنزی دوست و یاور عزیز که با کمک و راهنمائی ایشان این ترجمه به مرحله چاپ رسید و همچنین جناب آقای محمدتقی علویان قوانینی که با بزرگواری بسیار به ویراستاری این کتاب پرداخته‌اند و سرکار علیه خانم نسرين انتصاری که در غلط گیرها مرا یاری فرموده‌اند و سرکار علیه خانم معصومه علویان قوانینی مدیر محترم مؤسسه انتشارات قوانین که در دسر چاپ و انتشار آن را متقبل شده و به نحو شایسته از عهده آن برآمده‌اند بیان دارم.

سیدمهدی ثریا

یکشنبه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۷۰

۱. Huston Smith.

۲. Massachusetts Institute of Technology.

۳. (20 --- 216)

کتاب اول

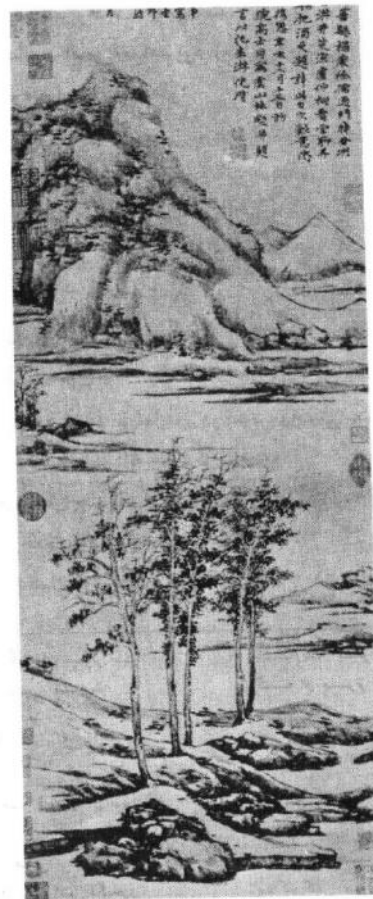
«راه و روش هستی و حیات» توصیف ناپذیر است،
 به هر اسمی که آن را بنامیم، اسمی خواهد بود نامنطبق با مسمی.
 و هر توصیفی از آن موقت است و ناپایدار.
 آسمان و زمین بی نام آغاز گشته اند.
 بی نامی که برایش نام می جوئیم،
 مادر هزاران هزار چیز است.
 اگر از دریچه میل و هوای نفس خود بر آن ننگری،
 به کنه ذاتش پی میبری،
 و اگر از دریچه خواستهای خود بر آن ننگری،
 تظاهرات آن را خواهی شناخت*.
 این هر دو - آنچه هست و آنچه می نماید - در اساس واقعیتی یگانه هستند.
 نامهاست که واقعیت یگانه را چندگانه جلوه گر ساخته،
 و واقعیت یگانه با جلوه های چندگانه است که رمز و راز آفریده.
 دروازه راه جوئی بر واقعیت هستی و حیات،
 رمز و راز بر رمز و راز است و شگفتی بر شگفتی .

۱. ز نام و نشان و گمان برتر است
 نیاید بدو نیز اندیشه راه
 نگزاینده بر شده گم‌وهر است
 که او برتر از نام و از جایگاه
 هرچه راحت گشتی از من و بار
 هرچه دانستی، چو دیدی آن نبود
 فردوسی
۲. از هواها کی رمی بی جام هو
 گر ز نام و حرف خواهی بگذری
 ای ز هو قانع شده با نام هو
 پاک کن خود را ز خود همان یکسری
 شگفتی نماینده نو به نو
 مولوی
۳. کار عالم حیرت است و حیرت است
 حیرت اندر حیرت اندر حیرت است
 عطار

در زیر آسمان مردمان همه می توانند زیبا را زیبا به بینند،
 چون زشتی را دیده اند،
 و می توانند خوبی را خوب بدانند چون بدی را شناخته اند.
 پس، هستی و نیستی بادآور یکدیگرند،
 و سهولت و صعوبت مکمل هم.
 بلندی و کوتاهی در نسبت با یکدیگر بلند و کوتاهند،
 و بالائی و پستی تکیه گاه یکدیگر،
 و پیشی و پسی متعاقب هم.
 آنکه کارش فارغ از عمل است،
 و آموزش او خالی از گفتار،
 فرزانه ای است که هزاران هزار چیز از او پدید آمده است.
 آفریننده است بی ادعای مالکیت
 سودبخش است بی انتظار سپاس
 و از همین رو است که اهمیت آن وقفه نمی پذیرد.
 و ارزش آن کاهش نمی یابد.

۱. اقبلونی اقبلونی یا ثقات
 ان فی قتلنی حیاة فی حیاة
 بکشید مرا، بکشید مرا، ای معتمدان من، بدرستی که در کشتن من زندگی در زندگی است.

بسمیر ای حکیم از چنین زندگانی
 کزین زندگی چون بگیری بمانی
 سانی



به رخ نکشیدن لبافت و شایستگی جلوگیر از ستیزه و جدال است.
نه انباشتن آنچه به دشوار یافتنی است پیشگیر از سرق و ربایش.
و به نمایش نگذاشتن آنچه مورد میل و علاقه دیگران است مصون سازی
دیگران است از آشفتنگی و اغتشاش فکر.

بنابراین:

رهبر شایسته و فرزانه،
ذهنها را تهی و شکمها را پر،
و جاه طلبیها را ضعیف و استخوانها را قوی می سازد.
اگر مردم ندانند و نخواهند.
سودجویانی که می دانند کاری از پیش نمی برند.
کار چنان کن که دخالتی در امور دیگران نباشد.
و خواهی دید که هر چیز درست و به جای خود خواهد بود.

«راه و روش هستی و حیات» ظرفی تهی است که:
از آن برداشته می شود بی آنکه خالی گردد.
ژرف، چون نیای هزاران هزار چیز،
تیزیها را کند،
و گره ها را باز می کند،
نور خیره ساز را ملایم،
و آشوب و گرد و خاک را فرو می نشاند.
در تیرگی و ابهام وجودش محسوس است،
و نمی دانم از چه حاصل شده،
تصویری است از نیای خداوندگاران.

آسمان و زمین (طبیعت) بی رحم و بی شفقت،
 هزاران هزار موجود برایش چون سگهای پوشالی اند .
 فرزانه آنکه به مانند طبیعت موجودات را چون سگهای پوشالی انگارد.
 فضای بین آسمان و زمین چون دم آهنگران است،
 تغییر شکل می دهد بی تغییر ساخت،
 تهی است بی تهی گشتن،
 هر چه بیشتر می دمد بازدهی آن بیشتر است.
 زیاده گفتن بی بها گفتن است،
 درست آنکه از گفتار پوست را رها کنی و مغز را دریابی.

در چین قدیم، در مراسم و مناسک عمومی عده ای از پوشال سگهایی می ساخته و به جای حیوان جاندار قربانی
 کرده اند. این سگهای پوشالی تا قبل از قربانی شدن سخت مورد توجه و ارجمند بوده و بعد از آن چون چیزی
 مقدار و خوار به دور انداخته می شدند. در ریشه چینی خود این اصطلاح hsien است که به معنی «صدفه» و
 محاوره عمومی به معنی چیزی است بی ارزش، بعد از به مصرف رسیدن آن. مترجم.

(15 --- 61)

۱۷ --- ۵۷

روح درّه هرگز نمی میرد،
 و همان است که «زین اسرار آمیز»ش خوانده اند،
 و راه ورود به آن را، بنیاد آسمان و زمین (طبیعت).
 وجودش مبهم و حضورش حس کردنی است،
 و هر چه از آن بهره برگیری از بهره دهی باز نمی ماند.

آسمان و زمین فناپذیرند.

چرا آسمان و زمین فناپذیرند؟

چون وجودشان برای خودشان نیست،

و چون وجودشان برای خودشان نیست جاویدانند.

فرزانه کسی است که:

با پیش نراندن از دیگران، بر دیگران پیشی گیرد،

با کنار داشتن خود از دیگران با دیگران یکی و با همه در ارتباط باشد.

و با دوری از خودخواهی آرزوهایش را برآورده سازد.

بالاترین حُسن چیست؟

به مانند آب بودن

به هزاران هزار چیز زندگی بخشیدن^۱.

بی ستیز روی کردن و جای گرفتن در نقاطی که انسانها خوار می‌شمارند

و از آن روی می‌گردانند.

«راه و روش هستی و حیات» نیز چنین است.

چون آب:

نزدیک به زمین باش در منزل گزیدن،

ژرف باش در تفکر،

خیرخواه باش در رابطه با دیگران.

صادق باش در گفتار،

عادل باش در حکومت،

ماهر باش در کسب و کار،

و در عمل وقت‌شناس.

چون آب بی‌ستیز باش

تا ملامت نشوی.

۱. «... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ...» و ساختیم از آب هر چیز زنده را....

فرآن مجید سوره مبارکه الانبیاء آیه ۳۱

جام را زیاده پُر کنی لبریز خواهد شد.
شمشیر را، برای تیز کردن، بیشتر بکوبی. زود تر کنند می شود.
طلا و یشم را انبار کنی محافظتش نتوانی کرد
به مال و مقام فخر بفروشی مصیبت به بار خواهی آورد
آسوده نشستن بعد از انجام کار
راه و روش آسمان و سپهر است.

آیا می توانی بر نفس حیوانی خود غالب باشی و از آن یگانه (راه و روش هستی و حیات)
به دور نبفتی؟
در تمرکز حواس، آیا می توانی نفس را در سینه حبس کنی و به نرمی و انعطاف یک
کودک باشی؟
آیا می توانی زنگ از آئینه ذهنت بزدایی؟
وقتی دروازه های سپهر^۱ باز و بسته می شود،
آیا می توانی در نقش یک زن،
برای پذیرش آنچه در حال تکوین است،
آغوش بگشائی و آن را در بر بگیری؟
وقتی بصیرت و بینش بر چهار گوشه جهان اشراف می یابد،
آیا قادر به تغافل و مداخله نکردن هستی؟
«راه و روش هستی و حیات» همه موجودات را،
زندگی می بخشد و پرورش می دهد، بی ادعای مالکیت،
فایده می رساند، بی انتظار سپاس،
رهبری می کند بی تسلط جوئی،
و چنین است که «فضیلت رمز و راز گونه اش نامیده اند».

۱. منظور از «دروازه های سپهر» دروازه های نامرئی است که موجودات همه از آن به جهان و جرد قدم می گذارند و از آن به جهان عدم می پیوندند. (15 --- 66)

در فضای خالی میان چرخ است که سی پَرُو چرخ آن به هم پیوسته‌اند.

پس فضای خالی فایده‌بخش چرخ است.

در هر ظرف:

برای استفاده از فضای خالی است که دیواره‌ها شکل گرفته‌اند.

و فضای خالی، در چهارچوب درها و پنجره‌ها، اطاق را قابل سکونت ساخته

پس خاصیت هر چیز در بودن آن است

و فایده هر چیز در قسمت بی‌بودن آن.

پنج رنگ چشم را کور،

پنج صدا گوش را کر،

و پنج چاشنی چشائی را کند می‌کند.

سواری و شکار، هیجان‌بخش دهند.

و هرچه نایاب و قیمتی است گمراه‌کننده و شخص را از پیشروی باز دارند.

از این روی:

فرزانه کسی است که به رهنمود دل رهنورد است، نه به کشش آنچه دیده می‌بیند.

می‌طلبد آنچه طبعش می‌گوید.

و می‌هد آنچه طبعش نمی‌جوید.

۱. آنک از گنج گهر خرسند شد هم بدان گنج گهر دریند شد

آنک او در ره به چیزی ماند باز شد بُنش آن چیز گویا بُت باز

عطار

Le Coeur a ses raison que la raison no Connait point.

۲.

دل دلیلهائی دارد که عقل را از آن هیچ آگاهی نیست.

پاسکال

به رهنمایی دل رهنورد باش که عقل نداد از دل و از درک و فهم آن خبری

مترجم

لطف دیگران چون بی لطفشان زحمت بار است،

و مقام بالا، چون بدن انسان، با گرفتاری و دردسر همراه.

«لطف دیگران» چگونه به مانند «بی لطفشان زحمت بار است»؟

چون لطف دیگران زحمت به همراه می آورد و تریس از دست دادنش نگران می کند.

«مقام بالا» چگونه «چون بدن انسان، با گرفتاری و دردسر همراه» است؟

چون بسیاری از گرفتاریها و دردسرها من مربوط به بدن من است،

اگر بدن نداشتم چگونه می توانستم گرفتاری و مشکل داشته باشم؟

پس:

مناسبتترین شخص برای حکومت کسی است که دیگران را چون اعضاء

بدن خود انگارد،

و گرفتاری و مشکل آنان را گرفتاری و مشکل خود بداند^۱

آنچه را می جوئیم و نشانش نمی یابیم، بی شکلش می خوانیم،

آنچه را گوش فرا می دهیم و نمی شنویم، فراسوی شنوائیش می دانیم.

آنچه را به دست می آوریم و نگه نمی توانیم داشت، رفیق و خردش می انگاریم

این هر سه تعریف ناپذیرند و در ویرای درک ما.

پس: هر سه یکی هستند، با هم و در هم.

در فراز روشنائیش چشم را خیره نمی کند،

و در فرود تاریکی نمی آورد.

نامی ندارد، چون شکل و حدی بر آن نمی شناسیم

تا دوره های دور - که هر نوع تصویری از آن به دور از واقعیت است،

و شکل آن بی شکلی است - کشیده شده.

روئی ندارد که با آن روبرو شویم،

و پشتی ندارد که به دنبالش رویم،

با اینحال، آنکه آشنا بر قدمیت «وجود» است،

«راه و روش هستی و حیات» را می شناسد،

و بر زمان حال تسلط دارد.

۱. الف. «ولا صدقُ اشارتیه و توحه»، «خدا را قصد نکرده کسی که به او اشاره کند و برایش صورت ذهنی انگارد».

ب. نشان تو ای بی نشان از که جویم
پنهان ترا ز آنی که توانست به نشان یافت
بر کسو تنهی بینش خود داد گواهی
در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
همجوبوی گل که در آغوش گل از گل جداست
مصاب تبریری

۱. بنی آدم اعضاءای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
سعدی

در گذشته‌های دور فرزندگان دقیق، پرمز و راز، عمیق و مدبرک بوده‌اند.

چنان دقیق و چنان عمیق که درکشان مقدور نبود،

و چون درکشان مقدور نبود، تنها به توصیفی از ظاهر و نمودشان اکتفا می‌توان کرد

دقیق چون کسی که در زمستان از رودخانه‌ای می‌گذرد،

گوش به زنگ و هوشیار چون کسی که از همسایه در بیم است،

با ادب چون مهمانی تازه وارد،

وادهنده چون بخی در حال ذوب،

ساده و بی‌پیرایه چون قطعه چوبی ناتراشیده،

پذیرا چون دره‌ای باز و گشوده.

تیره چون آبی گل آلود.

چه کسی است که:

چون آب گل آلود می‌تواند بنشیند و در آرامش نشست صاف و زلال گردد،

و در بی‌حرکتی و سکون، دیگران را حرکت و حیات بخشد؟

آنکه:

هماهنگ با «راه و روش هستی و حیات» به سر می‌برد

آزمند و خواهان پر شدن و اشباع نیست

و چون «راه و روش هستی و حیات»:

در عین فرسایش، بی‌نیاز از مرمت و تعمیر،

کارساز است و مفید.

خوشتن را از هر آنچه هست خالی کن

تا به آرامش رسی.

هزاران هزار چیز برمی‌خیزند و فرو می‌نشینند،

می‌رویند و می‌شکفتند و هر یک به اصل و ریشه خود باز می‌گردند.

بازگشت به ریشه و اصل قانون تداوم است،

و شناخت این قانون بصیرت.

آنکه تداوم حیات را می‌شناسد،

در گفتار و کردار عادل است و نیکوکار.

عدل و نیکوکاری لازمه فرمانروایی است،

و فرمانروایی خدایگونگی.

خدایگونگی هماهنگی با «راه و روش هستی و حیات» است.

و «راه و روش هستی و حیات» تداوم است و ابدیت.

و تداوم و ابدیت بودن است در ماوراء مرگ.

شایسته‌ترین حکمران چه کسی است؟

آنکه مردم فقط از بودنش آگاهند.

کمتر از او چه کسی است؟

آنکه مورد احترام و تحسین همگان است.

و کمتر از او؟

آنکه مردم از او در هراسند.

و کمتر از همه؟

آنکه مردم از او ناخشنودند و ناسزایش می‌گویند.

آنکه به دیگران اعتماد ندارد، اعتماد دیگران را با خود ندارد.

رهبر شایسته کسی است که:

کم می‌گوید.

و زمانی که کار را انجام می‌دهد و به هدف نائل می‌گردد

مردم بکدیگر را در انجام آن کار و رسیدن به آن هدف شریک می‌دانند.



خیرخواهی و صداقت زمانی مطلوب همه است،

که مردمان «راه و روش هستی و حیات» را نادیده می‌انگارند.

زرنگی و هوشمندی آنگاه عرصه جولان می‌یابد،

که تظاهر و دوروئی فراوان می‌گردد.

وفا و هم‌پشتی در خانواده وقتی توصیه می‌شود،

که روابط ششگانه^۱ از هم می‌گسلد.

دولتمردان وقتی به وفاداری ستایش می‌شوند

که کشور در تاریکی و کش و قوس ستیزه است.

۱. نامبر تعبیر وُنگ پی (۲۴۹ - ۲۲۶ میلادی) شارح و مفسر آنچه به لائوتزو منسوب است، روابط

ششگانه عبارتند از رابطه بین پدر و پسر، سالمند و جوان و زن و شوهر.

حکما و حکمتشان را بکنار بگذار.
و مردم صدها بار بهتر خواهند زیست.
خیرخواهی را رها، و اخلاق فرمائی را فروگذار.
مردم پرهیزکاری و عشق و محبت خانوادگی را باز خواهند یافت.
مهارت و سودجویی را متوقف کن.
و دزدان و راهزنان به غارت و یغما نخواهند پرداخت.
این سه آرایش ظاهرند و به خودی خود نارسا،
برای راحت دل و ذهن:
زندگی را به سادگی بگذار.
طبیعت ساده و بی پیرایش خود را بشناس.
خویشتن خواهی را به دور افکن.
و خواسته‌های خود را اعتدال بخش.

آموختن را رها کن و به دردرس پایان ده.
بین «آری» و «نه» چه تفاوتی است؟
آیا تفاوت این از آن به همان اندازه است که تفاوت نیکی و بدی؟
آیا از آنچه دیگران در هراسند من نیز باید در هراس باشم؟
چه بی‌معنی است این و چه بی‌حاصل است آن.
دیگران راضی و خوشحالند چنانکه گوئی در جشن (تای لائو)^۱
یا برای گلگشت به صحرا می‌روند.
اما من!
چه هستم؟
بی‌جنبش و جوش،
و چون کودکی که هنوز تبسم را نیاموخته،
بی‌ذوق و شوق،
و چون در به دری که منزلی برای آرمیدن نیافته.
دیگران همیشه بیشتر از نیازشان دارند،
و این من هستم، فاقد همه چیز.
و احمقی هستم با ذهنی مشوب.
دیگران خوشحالند و سرحال،
و من سرگشته و گنگ،
چون امواج دریا همیشه روان، بی‌اراده، شناور به سوی هیچ،
چون باد، بی‌قرار، سرگردان و روی آور به سوی هیچ.
دیگران هر یک کاری دارند و هدفی،

۱. T'ailao پُرزرق و برق‌ترین جشنها که در آن شرکت کنندگان با گوشت گاو و گوسفند و خوک پذیرائی

می‌دهند.*

و من بی هدف، افسرده و دلنگ، متفاوت از دیگران،
برای معاش، چون کودکی شیرخوار، وابسته به مادر.

بزرگترین فضیلت هماهنگی با «راه و روش هستی و حیات» است و بس.
و «راه و روش هستی و حیات» لمس ناشدنی و درک ناکردنی است.
و تصویر آن در ذهن سایه‌وار است و نامشخص.
لمس ناشدنی و درک ناکردنی است،
با این حال جوهری دارد واقعی،
که در آن چیزی قابل تجربه است و حس کردنی.^۱
چیزی که از آغاز جهان تا به حال نامش به فراموشی نرفته،
و از طریق آن می‌توان به نیای مشترک همگان رسید،
و از راه و روش آفرینش شناختی حاصل نمود.
چگونه می‌توان به نیای مشترک همگان رسید و از راه روش
آفرینش شناخت حاصل نمود؟
از طریق همین تصویر.

۱. کس ندانست که سرسبز مقصود کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
حافظ

انعطاف پذیر باش تا نشکنی،

خم شو تا قد راست کنی،

خراب باش تا مرمت پذیری،

بی چیز باش تا به دست آوری،^۱

ثروت اندوز تا به سردرگمی دچار شوی.

فرزانه چه کسی است؟

آنکه خود را به «یکتا»^۲ می سپارد و «یکتا» را گرامی می دارد،

و در این خود سپاری برای دیگران نمونه‌ای می‌گردد و سرمشقی.

چنین کسی:

نمایان است چون خودنما نیست،

فعال است چون پرادعا نیست،

شایسته است چون خودستا نیست،

بی لکنت است چون لافنده نیست،

کسی را با او ستیزه نیست چون ستیزه‌جو نیست.

اینکه پیشینیان گفته‌اند «انعطاف پذیر باش تا نشکنی»

پندی خالی از معنی نیست.

پندی است که پیروی از آن، به درستی، می‌تواند حافظ تو باشد.

کم گفتن، طبیعی بودن است،^۱

چنانکه:

توفان همه روز نمی‌توفد،

و باران سیل آسا همه روز نمی‌بارد.

این چگونه کرداری است؟

کردار آسمان و زمین (طبیعت).

اگر آسمان و زمین در تداوم هیچ کاری به فراسوی لزوم اصرار نمی‌ورزند،

پس انسان چرا؟

آنکه با «راه و روش هستی و حیات» هماهنگ است،

با «هستی و حیات» است.

آنکه فضیلت و تقوای طبیعت را دارد،

با طبیعت است.

آنکه «راه و روش هستی و حیات» را نادیده می‌گیرد،

هستی و حیات او را نادیده می‌گیرد.

آنکه در راه هستی و حیات گام برمی‌دارد،

هستی و حیات با آغوش باز پذیرای اوست.

آنکه با فضیلت و تقوی است،

فضیلت و تقوی همیشه با اوست.

آنکه زیان را چون سود از ویژگیهای زندگی می‌داند،

پذیرای زیان است بی ترس و واهی.

آنکه به دیگران اعتماد ندارد،

دیگران را به او اعتماد نیست.

۱. آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست

مولوی

۲. «یکتا» معادلی است که برای «One» گزیده شده و در سه ترجمه جداگانه از چینی به انگلیسی آمده. منظور از آن، با توضیحاتی که در تعابیر و تفاسیر از متن داده شده، همان Tao یا راه و روش هستی و حیات است. مترجم.

۱. چون صدف هر کسی که دندان بر سر دندان نهد
سینه‌اش بسی گفتگو گنجینه دریا شود
صائب تبریزی

سینه‌ها را خاموشی گنجینه گوهر کند
یاد دارم از صدف این نکته سربسته را
صائب تبریزی

بر نوک پا بایستی، تعادلت را از دست داده‌ای،

گام بلند برداری، از پیشرفت خود کاسته‌ای.

خودنمایی کنی، از توجه دیگران بر خود زدوده‌ای.^۱

از فضائل خود بگوئی، فضیلت را از خود رانده‌ای.

خودستائی کنی، مزیتی نیافته‌ای.^۲

آنانکه با «راه و روش هستی و حیات» دمسازند.

این همه را «خوراکی زائد بر اشتها و باری افزون بر نیاز» می‌دانند.

و چون اینها هیچیک سعادت نمی‌آورند،

رهروان «راه و روش هستی و حیات»

از آنها اجتناب می‌ورزند.^۳

چیزی مرموز و ناشناختی،

پیش از تولد آسمان و زمین شکل یافته بود،

چیزی که:

در سکوت و تنهایی،

جاودانه برجاست،

و بی‌خستگی و فرسایش،

همیشه در حرکت است و تغییر،

چیزی که، می‌تواند مادر جهان باشد،

و من نامی برای آن نمی‌شناسم،

آن را «راه و روش هستی و حیات» می‌نامم،

و چون از وصفش ناتوانم،^۱ بزرگش می‌خوانم،

بِـرا:

زرگ است و همیشه در حرکت و روان،

یوان تا دورهای دور،

در بزرگی و روانی بازگردنده^۲ و همیشه در حضور.

ز این روی:

۱. هرچه را هست گفتی از من و بار گفتی او را شریک شُش می‌دار

۲. فاعل جُنِش است و تَکین است وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ این است

۳. شت جولان ز عزّ دانش وهم تنگ میدان ز کُنه و مَشش فهم

و همها قاصر است از اوصافش فهمها هرزه می‌زند لافش

۴. همه از صنع اوست کون و فساد خلق را جمله مبداء است و معاد

سنائی

۱. از تواضع کم نگردد رتبه گردنکشان نیست عیبی گر بود شمیر جوهردار کج

۲. فطره آبی که دارد در نظر گوهر شدن از کنار ابر تا دریا تَرَل بایدش

صائب تبریزی صائب تبریزی

۳. درباره اجتناب از خودستائی و کبر و غرور نائی از آن به آیه شریفه زیر از قرآن مجید توجه فرمائید

«وَلَا تُضِعْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» و به تکبر نگردان رویت را به مردم و

راه نرو بر زمین با کبر و ناز بدرستی که خدا دوست نمی‌دارد هر شخص به ناز رونده و فخرکننده راه آیه ۱۸ سوره

مبارکه لقمان

«راه و روش هستی و حیات» با عظمت است.

سپهر عظیم است،

و سلطان عظیم.

در عرصه جهان این چهار عنصر **عظمت** دارند،

و سلطان فقط یکی از این چهار است:

انسان در رابطه و بر مبنای زمین استوار است،

زمین در رابطه و اتکاء بر سپهر پابرجاست،

سپهر پیرو، «راه و روش هستی و حیات» است.

و «راه و روش هستی و حیات» پیرو کسی یا چیزی نیست.

و در کردار و رفتار قائم بر وجود خویشتن است!

۲۶

اجسام سبک قرارشان بر پایه‌های سنگین است،

و سکون سلطه‌مند است بر بی‌قراری

فرزانه آنکه:

در سفر، تمام روز، بار خود را از نظر دور نمی‌دارد،

و گرچه راه از زیبایی انبوه باشد و از مناظر دلپذیر پرشکوه

او در آرامش از پای نمی‌نشیند،

پس چرا حاکمی که دهها هزار اراکه در حیطه قدرت اوست،

در انتظار سبک جلوه کند؟

سبک بودن ریشه از دست دادن است،

و بی‌قراری سلطه از دست دادن.



۱. پس آنچه را که می‌توان به «مادر جهان» تشبیه کرد، با آنکه «لم یلد ولم یولد» است در قائم بودن بر وجود خویشتن

مصدق شعر نظامی گنجوی است که:

خاک ضعیف از تو توانا شده

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

ای همه هستی ز تو پیدا شده

زیرتین علت کائنات

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد

۱۳۵۹

مسافر کار آزموده، از خود جای پانمی گذارد،
 گوینده باتجربه، لغزش زبان ندارد،
 حسابدار کار کشته، چوبخط نمی زند،
 درودگر باتجربه، در چنان می سازد که بی چفت و بست بسته شود
 و کسی باز کردن آن را نداند،
 و باربند باتجربه، بی رسن، بار چنان می بندد که کسی گشودن آن نتواند.
 فرزانه آنکه:
 در یاری دیگران بر دیگران برتری دارد،
 پس هیچ کس را فرو نمی گذارد،
 و همه چیز در حفظ و حراست اوست،
 و هیچ چیز را به هدر نمی دهد،
 و این نامش «کاربرد دانائی و هوش» است.
 بر این قرار:
 انسان خوب انسان بد را معلم است،
 و انسان بد انسان خوب را متعلم.
 اگر معلم ارج نبیند و متعلم توجه نیابد،
 با همه دانائی و هوشیاری حاصل بی حاصلی است و سردرگمی.
 هسته و اساس پرورش و آموزش همین است.

مردی را در خود بشناس،
 اما تاب و توان زنانه را از دست مده،
 تا آبگیر جهان باشی.
 اگر آبگیر جهان باشی،
 هرگز از فضیلت تهی نخواهی بود.
 و در صداقت کودکان روزگار خواهی گذاشت.
 سفیدی را بشناس،
 اما نقش سیاهی را فراموش مکن.
 تا در سرزمین خود نمونه، و با تقوای و فضیلتی که از گذشته های دور،
 بی وقفه و بی لغزش، و بزرگی این جهان بوده است یکی باشی.
 شکوه و افتخار را بشناس،
 و فروتنی را فرو مگذار،
 تا دره جهان باشی.
 و چون دره همیشه صادقانه سودمند باش،
 بازگشته به دوران صداقت و سادگی و دست نخوردگی.
 قطعه یک پارچه و ناتراشیده چون می شکند،
 از شکسته های آن ابزار می تراشند،
 و با ابزار است که حکم می رانند
 پس بشکن بی آنکه قطع کنی

آنکه در فکر تسخیر جهانند تا آن را به میل خود بگردانند،
 من دریافته‌ام که هرگز کامیاب نبوده‌اند.
 جهان چون جام مقدسی است. در کمال نیکوئی،
 کمال نیکوئی را دستکاری کردن، نقصان آوردن بر کمال است.
 در تغییر جهان مکوش که آسیب می‌پذیرد.
 و برای خود نگاهش مدار که از دست می‌گریزد.
 در جهان:

گاهی پیشی است و گاهی پستی.
 دم زدن گاه سخت است و گاه آسان.
 گاهی ناتوانی است و گاهی توانمندی.
 گاهی مهتری است و گاهی کهنتری.
 از این روی. فرزانه آنکه:
 از افراط می‌پرهیزد، زیاده نمی‌خواهد و کبر نمی‌ورزد.

آنکه با «راه و روش هستی و حیات» آشناست،
 حکمروایان را از به کار گرفتن جنگ‌افزار، برای پیروزی، برحذر می‌دارد،
 چون فشار و زور مردم را به مقاومت می‌دارد.
 هر کجا ارتشی می‌گذرد خار بوته می‌روید،
 و سالهای تنگدستی پی‌آمد طبیعی هر جنگ است.
 فرزانه کسی است که:
 چون کارش به انجام رسد متوقف گردد و پیشتر نراند.
 سرداری که به آغازیدن جنگ دلیر است،
 به پایان دادن آن نیز دلیر است،
 و با رسیدن به هدف پیشروی را متوقف می‌سازد.
 خواسته را می‌یابد، بی‌ادعا،
 به نتیجه می‌رسد، بی‌تفاخر،
 به مقصود نائل می‌گردد، بی‌غرور،
 کار را به پایان می‌برد، بی‌کبر و ناز،
 می‌کند آنچه باید کرد، بر اساس ضرورت
 اما بی‌فشار و بی‌خشونت.
 فشار آوردن کاهش دهنده نیرو است،
 و خشونت و فشار «راه و روش هستی و حیات» نیست.
 و آنکه در خلاف «راه و روش هستی و حیات» گام برمی‌دارد،
 گامی بلند به سوی پایان هستی و حیات خود برمی‌دارد.

جنگ افزارها، هرچه کارآمدترند، بدشگون ترند،

با نفرت آفرینی بیشتر.

آنکه در «راه و روش هستی و حیات» گام برمی دارد،

جنگ افزار بر نمی دارد و از جنگ روی گردان است

فرزانه کسی است که چپ را رجحان می دهد،

و انسانها در صلح چپ را می گیرند که خوش یمن است و شریف،

و در جنگ به راست روی می آورند که بدیمن است و پلید؛

جنگ افزارها بدیمن اند و ترس آفرین.

و عقلمندان از به کار گرفتن آنها خوددار؛

و اگر به استفاده از آنها مجبور گردند،

از آنها بهره می گیرند، بی شوق و بی شادی.

پیروزی (در جنگ) را خجستگی نیست

و شادمانی در پیروزی (جنگ) به وجد آمدن است از کشتار انسانها.

آنکه از کشتار انسانها به وجد آید، شک مدار که آنچه را خواهان است

نخواهد یافت

در جشن و سرور سمت چپ پسندیده است،

۱. یعنی در جنگ پسندیده ترین ارزشهای انسانی زیر دست نكوهیده ترین احساسات جنگنده قرار گیرد و شریف ترین مردمان دوران صلح از والاترین پایگاه انسانی خود سقوط می کنند مگر استثنای بسیار بعد چون علی علیه السلام که بنابر قول مولوی:

در غزا بر پهلوانی دست یافت

او خدو انداخت بر روشی که ماه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

و چه کسی چنین می کند؟ آنکه چیزی می داند که دیگران نمی دانند:

ای علی که جمله عقل و دیده ای

بازگو دانم که این اسرار هوست

شمه ای واگو از آنچه دیده ای

زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست

و اوست که می جنگد به ناجار و نه برای سود و جهانداری بلکه در راه وفاداری به آنچه دریافته از خدا و خداوندگاری

و می گوید: «... من تیغ از بی حق می زنم بنده حقم نه مأمر شتم».

و در سوگ و عزاسمت راست.

در آرایش نظامی سپهداران در سمت چپ می ایستند.

و فرمانده کل در سمت راست؛

پس جنگ چون تشییع جنازه و عزاست.

(که در آن خدمتگزاران در سمت چپ می ایستند و ارباب در سمت راست)

وقتی جنگ مردم بسیاری را به کام مرگ داده است.

عزاداری شایسته است نه جشن و سرور.

و همین است که در جنگ آرایش و تشریفات چونان عزاداری است.

نه به مانند جشن و سرور.

«راه و روش هستی و حیات» هرگز توصیف نمی‌پذیرد،
 گرچه، چون قطعه‌چوبی دستکاری نشده، در بی‌شکلی خود کوچک و بی‌اهمیت می‌نماید،
 فراچنگ کسی نمی‌آید، و از آن کسی نمی‌ماند.
 اگر بزرگان و فرمانروایان به آن تمسک جویند و آن را به کار گیرند،
 همه آدمیان با میل تن به فرمانشان می‌دهند.
 آسمان با زمین هماهنگ می‌گردد،
 و شب‌نم با لطافت و آرامی فرو می‌بارد،
 و مردم، در تساوی و عدل، بی‌نیاز به دستور و امر و نهی،
 به کار خود خواهند بود.
 وقتی یکپارچه را از هم گسسته انگاریم،
 (و کل و وحدت را جزء و کثرت به پنداریم)،
 تمایز و تشخیص پیش می‌آید و نام و نام‌آوری.
 همین که به نام و نام‌آوری احساس نیاز کنیم،
 باید بدانیم که گاه توقف است و پیشتر رفتن گمراهی است.
 دانستن اینکه گاه توقف کدام است دافع شر است
 و آنکه این بداند فرزانه.
 «راه و روش هستی و حیات» چون رودخانه با دریائی است،
 که جویها و نهرها همه به آن می‌پیوندند.

۱. این جهان کل است و کل یکپارچه
 معنی یکپارچه پیوستگی است
 این جهان کل است و کل را وحدت است
 هرچه موجود است اندر این جهان
 ذره ذره اندر این کل وجود
 با هم اندر ارتباط دانمند
 هر که عاشق گشت بر کل وجود

معنی یکپارچه دانی که چه؟
 معنی پیوستگی همبستگی است
 وحدت از پیوستگی در کثرت است
 با هر آن موجود دیگر بسته‌دان
 هرچه هست و هرچه خواهد بود و بود
 بر وجود و هستی هم قائمند
 بر کل و کل هر دومی آرد وجود
 مترجم

شناختن دیگران هوشمندی است،
 و شناختن خود بینش و روشندلی،
 سلطه بر دیگران نیرومندی است،
 و سلطه بر خود قوت و قدرتمندی.
 رضایت از آنچه داری ثروتمندی است،
 و استقامت و پشتکار، اراده و هدفمندی.
 پایداری، در جای خود باقی ماندن است،
 و آنکه بعد از مرگ در یادهاست زنده ابدی است.

«راه و روش هستی و حیات» عظیم است،
و گسترده به همه سو، هم به چپ، هم به راست.
هزاران هزار وجودشان متکی به اوست،
و هیچ موجودی از رحمتش محروم نیست،
بخشاینده است، بی انتظار بخشندگی،
و هزاران هزار را خوراک و پوشاک می دهد،^۱ بی ادعای برتری.
کوچک می نماید، چون هرگز چیزی نمی خواهد،
و همه به او نیازمندند و او بی نیاز از همه،
پس معظم است و بزرگ.
برای بزرگ بودن نمی کوشد و خود را بزرگ جلوه نمی دهد،
پس بزرگ است و به راستی بزرگ.

۱. «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جاکشیده»

- ادبیم زمین سفره عام اوست
بر این خوان بغما چه دشن چه دوست
سعدی (گلستان)
۲. از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
از همه عالم نهان و بر همه پیدا
سعدی (بوستان)
۳. از در بخشندگی و بنده نوازی
مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
سعدی (بوستان)

آنگاه که خود را با آن «وجود بی شکل» هماهنگ سازی،
مردمان به سویت خواهند آمد، با احساس امن،
بی ترس از پلیدی، آسوده و راحت.
در سفر، مردمان به آهنگ ساز و رایحه خوراک،
توقف می کنند؛

اما:

«راه و روش هستی و حیات» را نه رایحه ای است
و نه آهنگی.
آن را نه می توان دید،
و نه می توان شنید؛
با این حال تمام ناشدنی است و پایان ناپذیر.



اگر می‌خواهی چیزی را برهم کشی،
 نخست آن را از هم بکش.
 اگر چیزی را ضعیف و ناتوان می‌خواهی،
 نخست آنرا نیرومند و توانا ساز.
 هرچه را می‌خواهی به زمین فروکوبی
 باید اول از زمین برداری و بالا ببری^۱
 از هر طرفی که بخواهی برداری،
 باید از پیش در آن گذاشته باشی.
 درک این معنی که:

با نرمی بر سختی پیروز می‌توان شد. شناخت طبیعت است.
 (همانطور که) ماهی را نباید گذاشت از آب بیرون جهد.
 حکمرانان نباید ابزار قدرت خود را به رخ کشند.

۱. نردبان خلق این ما و من است
 هرکه بالاتر رود ابله‌تر است

عاقبت زمین نردبان افنادن است
 کاستخوان آن بتر خواهد شکست
 مولوی

«راه و روش هستی و حیات» همیشه و در هر حال آرام و ساکن می‌نماید،
 با این حال هیچ کارش ناکرده نمی‌ماند.
 اگر شاهان و سرداران از «راه و روش هستی و حیات» پیروی کنند،
 هزاران هزار چیز بر اقتضا و طبیعت خود خواهند بالید و تغییر خواهند نمود.
 و اگر بعد از تغییر باز میل و هوس در آنها سر بلند کند،
 من با سنگینی و وزن آن «قطعه دست ناخورده» بی‌نام و نشان،
 سر میل و هوس را فرو خواهم کوبید.
 قطعه ناتراشیده بی‌نام و نشان،
 فراغت و آزاد بودن از میل و هوس است،
 و در فراغت و آزادی رهبران از میل و هوس است که:
 مردمان خود به خود در صلح و صفا به سر می‌برند.^۱

۱. منظور از «قطعه ناتراشیده» اصلیت هر چیز از جمله انسان است که یاد گرفته‌ها و افکار و امیال و رفتارهای آموخته شده آن را شکل نداده باشد، یعنی انسان آزاد و فارغ از هر پیشداوری و میل و هوسهای ناشی از آموخته‌ها و پیشداوریها.

آنکه نیک است و از نیکی خود آگاه نیست،

در نیکی برترین است.

آنکه نیکی می‌کند به امید نیکنامی،

در نیکی کمترین است.

آنکه در نیکی برترین است، بی‌انجام عملی^۱، هیچ کار را ناکرده نمی‌گذارد،

و آنکه در نیکی کمترین است، با دخالت‌های خود، بسیاری از کارها را ناکرده می‌گذارد.

خیرخواهی راستین نیکی کردن است، بی‌چشمداشت سود،

و دادگری راستین قضاوت کردن است، خالی از پیشداوری.

بهترین آموزش ادب و اخلاق، آنکه با دیگران ادب‌ورزی،

و اگر ادب نه‌بینی، آستین بالا زنی و در ترغیب بی‌ادبان به ادب پایداری کنی،

به درستی که:

هر زمان «راه و روش هستی و حیات» به فراموشی سپرده شده است.

مردمان از «فضیلت» مدد خواسته‌اند،

و فضیلت که به فراموشی سپرده شده است،

از «خیرخواهی» یاری جُسته‌اند.

و خیرخواهی که به فراموشی سپرده شده است،

به «عدالت» متوسل شده‌اند،

و عدالت که به فراموشی سپرده شده است،

به تشریفات و آداب و رسوم روی آورده‌اند.

تشریفات و آداب و رسوم نشانه کمبود اعتماد است و وفاداری^۲

و آغازی است بر بی‌نظمی و سردرگمی،

کتاب دوم

۱. منظور انجام کارهای لازم بدون دخالت در راه و روش طبیعت و قوانین حاکم بر آن است. برای توضیح بیشتر لطفاً به صفحه ۷ و ۱۸ از مقدمه مترجم و شرح واژه «وی و وی» و مفهوم «کار بی‌عمل» مراجعه فرمائید.

۲. «بین الاحیاء تسقط الآداب» بین دوستان آداب و رسوم ساقط می‌شوند.

و پیش اندیشی پیرایشی است بر «راه و روش هستی و حیات»
و آغازی است بر ابلهی.
فرازنه کسی است که:
با «راه و روش هستی و حیات» همگام است.
یعنی:

بوسه را رها و هسته را نگه می‌دارد.
رری آور به این است و روی گردان از آن.

در گذشته‌های دور هستی «یگانه» بوده است.
و موجودات دیگر از آن نشاءت یافته‌اند.^۱

از آن «یگانه» است که:

آسمان صاف و زلال است،
زمین محکم و برقرار است،
روح تواناست.

دره بارور است،

و هزاران هزار موجود زنده‌اند و بالنده.

و از اوست که:

رهبران و سروران رهبر توانند بود و حکومتها پاینده.

آسمان بی‌صافی و زلالی برپا نتواند بود،

زمین بی‌استحکام و قرار برجا نخواهد ماند،

روح بی‌توان، زوال‌پذیر است

دره بی‌باروری خشک و بی‌ثمر،

و بی‌بالندگی هزاران هزار موجود میرنده و نابود شونده

و خالی از فیض او، رهبران و سروران سرنگون گردنده.

به همین روال:

مہتران را ریشه و اساس بر وجود کھتران است

و بلندی را پایه و بن بر کوتاهی.

چرا حکمرایان خویشان را «تنها»، «منزوی» و «نیازمند» می‌خوانند؟

چون فراتری را بر پایه فروتنی و بزرگان را قائم بر کوچکان می‌دانند.

اگر چرخ نبود،

۱. ای همه هستی ز تو پیدا شده

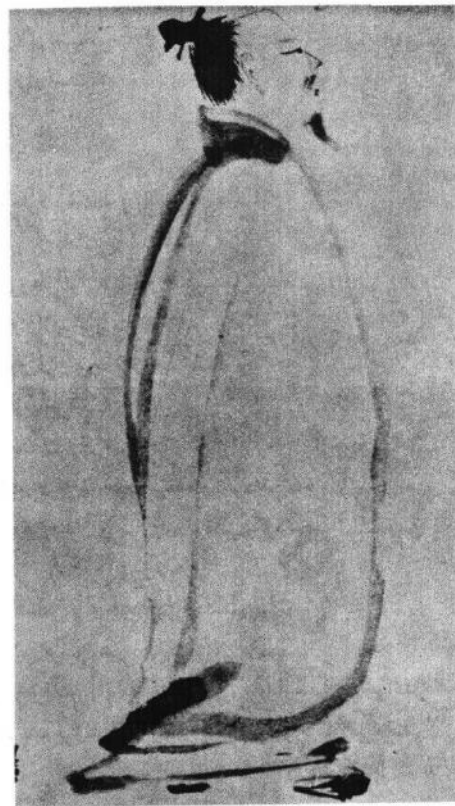
خاک ضعیف از تو توانا شده
نظامی گنجوی

و اگر چرخ را دوره و میانه و پره ها نبود،

ارابه چگونه می توانست بود؟

نه چون طنین دانه های یشم^۱ در گردن بند باش، زنگولک وار،

و نه چون غرّش صخره های فرود آینده از کوه باش، رعد آسا.



۱. «یشم» نام سنگ سبز رنگ و گرانبهائی است که در چین از آن زیورات و اشیاء زیبا و ظریف می سازند. از برخورد دانه های یشم در آویزه های تزئینی چون گوشواره و گردن بند صدائی بسیار ظریف بر می آید.

مترجم.

بازگردیدن. راه و روش هستی و حیات است.

و سودبخشی هستی و حیات در نرمش و انعطاف آن.

پدیده های عالم همه از چیزی هستی یافته اند.

و آن چیز خود از نیستی به هستی رسیده است.

«راه و روش هستی و حیات» چون بر مردمان عرضه گردد،
آنکه در فرزانی فراتر است، در آن گام می‌گذارد و در پیروی از آن می‌کوشد،
آنکه در سطح دیگران است، گهگاهی به آن توجه می‌نماید،
و آنکه در فرزانی فروتر است، بر آن خنده می‌زند،
و اگر «راه و روش هستی و حیات» چنین شخصی را به خنده ندارد،
راه و روش هستی و حیات نخواهد بود.

چنین است که گفته‌اند:

روشنی، تیرگی

پیشروی، بازگردی،

سهولت، سختی،

فضیلت، پوچی،

خلوص، آلودگی،

کمال، نقص،

قدرت، ضعف،

و درستی، نادرستی می‌نماید.

چهارگوش هرچه بزرگتر باشد گوشه‌هایش تیزی و تندی کمتری دارند.

استعداد فراوان دیر نمودار می‌گردد،

بالاترین آهنگ صدا کمتر شنیده می‌شود،

گسترده‌ترین پدیده بی‌شکل است،

و «راه و روش هستی و حیات» که نه دیدنی است و نه نامیدنی،

هستی بخش همه چیز است و پرورش دهنده هرچیز.

«راه و روش هستی و حیات» یک را به وجود آورد،

و از آن یک دومی هستی یافت،

و از آن دو سومی پدید آمد،

و از آن سه، هزاران هزار موجود پا به عرصه وجود گذاشتند.

هزاران هزاران موجود بر پشت خود بار «ین» و در بازوان خود

بار «ینگ» دارند،

و از امتزاج این دو است که به نیروی زندگی و زایش مجهزند.

در حالی که همه از «یتیمی»، «نیاز» و «بی‌کسی» در وحشتند:

سروران و شهزادگان خود را به این اوصاف متصف می‌دارند.

پس گاه هست که:

از دست دادن، به دست آوردن در پی دارد،

و به دست آوردن، از دست دادن در پی.

من چه می‌آموزم؟

آنچه دیگران نیز آموخته‌اند:

آنان که برای زندگی سخت کوشند و سخت گیر،

پایانشان به دشواری است.

این است اساس آموزش و سرمشق زندگی من.^۱

۱ و ۲. لطفاً به توضیح مفاهیم در مقدمه مترجم صفحات ۶ و ۷ مراجعه فرمائید.

۲. دوش با من گفت پنهان‌کردانی تیزهوش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
وز شما پنهان نشاید کرد سر می‌فروش
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش
حافظ

در سراسر جهان، آنچه نرمتر است،
 بر آنچه سخت تر است پیروز می گردد.
 آنچه (چون آب) بی قدرت و استحکام می نماید
 راه به درون آنچه بسته و گذر ناکردنی است می گشاید^۱
 من، با درک این حقیقت، به سودبخشی کار در آرامش و بی تلاشی پی برده ام.
 در سراسر جهان تنها معدودی توانسته اند
 سودبخشی کار بی تلاش و آموزش بی گفتار را دریابند.

۱. بناگه خرمن گه در رُسام
 چو توفان من خراب حد سرام
 مولوی: دیوان شمس

برای تو کدام عزیزتر است:
 خود تو، یا شهرت تو؟
 برای هرکسی کدام باارزستر است:
 خود او یا ثروت او؟
 و از بردن و باختن:
 کدام دردسزاتر است؟
 خسیس بهای بیشتری می پردازد،
 و مال اندوز مال بیشتری از دست می دهد.^۱
 قناعت پیشه باش تا طعم تلخ رسوائی نچشی،
 خوددار باش تا به دردسر و خطر گرفتار نیائی،
 این هر دو باش تا دیر بپایی.

۱. هرکس کند ز پایه خود بیشتر بنا

فال نزول می زند از بهر خانه اش
 صائب تبریزی

(هستی) که در عین کمال است.

ناقص می‌نماید.

سود می‌رساند بی‌کمی و کاستی،

پُرتر از هر چیز و خالی‌نماتر از همه چیز.

سرچشمه‌ای است خشکی ناپذیر،

راست‌تر از هر چیز، کج می‌نماید و خم،

و با بالاترین مهارت، خام است و کودن.

در کمال گویائی و بلاغت، الکن نما و مبهم.

با حرکت بر سرما غلبه می‌کند.

و با سکون بر گرما.

صفا و آرامش فرزاندگی است.

و فرزانه با آرامش و صفا حاکم بر جهان خویش.

وقتی «راه و روش هستی و حیات» رهنما و حکمروای مردم باشد.

اسبان به کار شخم زدن و بارور ساختن مزرعه‌ها گسیل خواهند شد.

وقتی «راه و روش هستی و حیات» درک نشود و پیروی نگردد،

مزرعه‌ها آموزشگاه اسبان جنگی خواهند گشت.

گناهی بزرگتر از زیاده خواهی،

و فلاکتی مهیبت‌تر از نارضائی،

و بلائی جانفرساتر از طمع نیست^۱.

آنکه بیشتر از کفایت نمی‌خواهد

همیشه به قدر کفایت دارد،

و آنکه به قدر کفایت دارد،

آسوده از دردسر است و فارغ از نگرانی.

۱. به مقدار تنها آه افسوس از جگر خیزد
پاسته بیرون زحد خویش تا بینا شوی

به قدر خس شرر از آتش سوزان شود پیدای
نیست حاجت بر عضا در خانه خود کور را
صائب تبریزی

جهان را می توانی شناخت،
بی خارج شدن از خانه ات.
«راه و روش هستی و حیات» را می توانی دید.
بی سر کشیدن از پنجره است.
هر چه (از خود) فراتر روی کمتر می دانی
پس، فرزانه آنکه:
می داند، بی فرا رفتن،

۱ و ۲. در این زمینه به پیشنهاد زیر از عارفان کشور خودمان توجه فرمائید:

جهان را سر به سر در خویش می بین	هر آنج آید به آخر بیش می بین
■ ای ناطقه بر بام و در ناکی روی در خانه پر	■ شیخ محمود شبستری
■ گاه از غم او دست ز جان می شویی	نطق زبان را ترک کن بی چانه شو بی چانه شو
■ سرگشته چرا گرد جهان می بویی	گه ققه آن به درد دل می گوئی
■ ای نسخه نامه الهی که تویی	کو از تو برون نیست که را می جوئی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست	وی آینه جمال شاهی که تویی
«ترا از قدم عالم چه؟ تو قدم خویش معلوم کن؛ که تو قدیمی یا حادث. این قدر که عمر ترا هست در تخصص حال خود	در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
خرج کن، در تخصص قدم عالم چه خرج میکنی؟ شناخت خدا عمیق است، ای احمق عمیق تو! اگر عمیقی هست	مولوی: دیوان شمس، باغیات
توای»	

سألها دل طلب جام جم از ما می کرد	آنچه خود داشت ز بیگانه نسا می کرد
سفر مردم آگاه ز خود بیرون نیست	حافظ
در خویش چو گردون نکسی تا سفری چند	هدف تیر در آغوش کمان است اینجا
در تست هر چه می طلبی صائب از جهان	صائب تبریزی
چنگ در دامن دلدار زدم دوش به خواب	از ثابت و سیار نیایی خبری چند
	صائب تبریزی
	بیرون ز خود به هیچ مقامی سفر مکن
	صائب تبریزی
	بود دستم به دلی خویش که بیدار شدم
	حاجی ملاهادی سبزواری

می بیند، بی چشم دوختن،
و کار می کند بی افزونی زحمت.

آنکه آموختن را پیشه ساخته هر روز چیزی بیشتر از روز پیش فرا می‌گیرد،

آنکه پی‌رو «راه هستی و حیات» است، هر روز:

دخالت در کار طبیعت را بیشتر از روز پیش فرو می‌گذارد.

فروگذاردن، پس از فروگذاردن،

تا به بی‌فعلی انجامد،

و زمانی که فعلی صورت نگیرد چیزی ناشده نمی‌ماند.^۱

برخورداری از جهان، عدم مداخله در کار جهان است،

و مداخله در کار جهان عدم شایستگی در پیروزمندی بر جهان.

فرزانه کسی است که ذهنش فارغ از خویش

و مشغول به رفع نیاز دیگران است.

رفتار من با آنکه خوبند به خوبی است،

و با آنکه نه خوبند نیز به خوبی است

زیرا: فضیلتِ انسان در خوب بودن است.

من با آنکه صداقت دارند صداقت دارم،

و با آنکه نه صادقند نیز صداقت دارم.

زیرا فضیلتِ انسان در صداقتِ اوست.

فرزانه کمرو و فروتن است و در نظر دیگران مغشوش.

(زیرا):

دیدن و شنیدنش به مانند کودکان است،

(خالی از جانبداری و ارزش‌گذاری).

۱. در چنین بینشی جهان و هرچه در آن است کامل است و مفید و دستکاری در آن تغییر آن است از کمال. به قول

شیخ محمود شبستری:

جهان چون زلف و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست*

پس جهان به خودی خود «شده» است آنچنانکه بایسته است و شایسته و بی‌فعلی در کار جهان شایسته و بایسته گذاردن

جهان است، چنانکه هست. مترجم

* (۴ --- ۷۵۷).

وقتی رفتن از یک راه، روی کردن به زندگی است،
و رفتن از راه دیگر گام برداشتن به سوی مرگ،
یک سوم از مردمان همراهان حیانتند،
و یک سوم همسفران مرگ،
و یک سوم 'ارزشگذاران بر زندگی،
و از این بابت رهگذار به سوی مرگ.
اینان چرا رهسپار به سوی مرگند؟
چون زندگی را بیش از آنچه ارزش دارد ارزش می‌گذارند،
شنیده‌ام که گفته‌اند:
آنکه بر حفظ حیات خود آشناست،
در سفر باکردگدن و ببر روبه رو نمی‌شود،
و در جنگ زخم بر نمی‌دارد،
زیرا:
ببرجائی برای پنجه فرو هشتن،
کردگدن جائی برای شاخ فرو کردن،
و شمشیر جائی برای بریدن، نمی‌یابد.
چرا چنین است؟
چون در او جائی برای فرود آمدن مرگ نیست.

۱ و ۲ و ۳. در دو ترجمه از چینی به انگلیسی * «سه نفر از دوازده نفر» آمده و به تعبیر یکی از مترجمان * منظور چیزی نزدیک به «یک سوم» است.
* (15 --- 111) و (16 قطعه 50)
* (15 --- 111)

«راه و روش هستی و حیات» همه چیز را پدید می‌آورد،
فضیلت آنها را می‌پرورد،
ماده شکل و صورشان را از هم متمایز می‌سازد،
و چگونگی محیط و شرایط، آنها را به بهترین وجهی می‌پردازد.
از این رو است که همه موجودات «راه و روش هستی و حیات» را
محترم می‌دارند،
و فضیلت را می‌ستایند.
این احترام و ستایش به طاعت از فرمان نیست،
بلکه:
در طبیعت اشیاء است و در نهاد موجودات.
«راه و روش هستی و حیات» چنین بارور است و بار آورنده،
و فضیلت چنین پرورنده و پردازنده،
جای دهنده، خوراک دهنده و پاسداری کننده.
«راه و روش هستی و حیات» همه چیز را جان می‌بخشد، بی‌ادعا،
سود می‌بخشد، بی‌انتظار سپاس،
نظارت بر امور دارد بی‌تحکم و قدرت نمایی.
فضیلت اساسی و رمزگونه «راه و روش هستی و حیات» در همین است.

۵۲

جهان را آغازی بوده
و آغاز جهان مادر جهان بوده است.
شناخت مادر آشنائی با فرزندان اوست.
فرزندان را بشناس، اما، مادر را به فراموشی مسپیر،
و اگر چنین کنی ترا از مرگ هراسی نیست.
دهان را به بند،
و حواس خود را پاس دار،
تا در زندگی دشواری نه بینی.
زبان و حواس را لگام بگسل،
تا برای خود دردسر بیافرینی،
و تا پایان زندگی روی رستگاری نه بینی.
دیدنِ کوچکیها بصیرت است،
و جمعِ کوچکیها عظمت و نیرومندی^۱
چشم اندازت را بگستر،
و بینش را ژرف کن،
تا از هر آزاری در امان باشی.
و این همان است که «ثبات و پایداری» نام گرفته.

۱. فطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او فطره و دریا دریاست

۵۳

من در سفر وقتی از راه اطلاع چندانی نداشته باشم،
فقط در بزرگراه به پیش می‌روم و ترسم به دور افتادن از آن است.
سفر از راه اصلی آسانتر است.
اما خوشایند مردمان انحراف از آن است.
وقتی درباره فخر است و فاسد،
کشتزارها علفزارند و کم حاصل،
و انبارها تهی از آذوقه.
در این حال مردمانی با لباسهای زربفت ابریشمین،
و شمشیرهای مرصع بر حمائل،
از ثروت آکنده‌اند،
و از خوراک و نوشاک سنگین و فربه،
اینان دزدان و راهزنانند، مستکبر و متبخر،
و راهشان به دور و منحرف از «راه».



ریشه هرچه استوارتر، ریشه کن ساختن دشوارتر،
در دست هرچه محکمتر، احتمال ازدست دادنش کمتر،
و هرچه پابرجاتر است، مورد ستایش است نسل بعد از نسل.
پیروی از «راه و روش هستی و حیات» را در خود پیروز،
به راستی فضیلت خواهی یافت،
در خانواده‌ات پیورش ده، فضیلت دوام خواهد یافت،
بر مردم دهکده‌ات بیاموز، رشد خواهد نمود،
در کشورت گسترش ده فزونی خواهد گرفت،
و در جهان بگستر، همه گیر خواهد شد.
بنابراین:

فضیلت و ارزش فرد در پیروی از «راه و روش هستی و حیات» است.
و ارزش خانواده در پیروی از این خصلت.
و ارزش دهکده در میزان این پیروی،
و ارزش کشور در فزونی این رهروی،
و ارزش جهان در فراگیری این رفتار.
این را از کجا می‌دانم؟ از مشاهده.

هر که مشحون از فضیلت است، چون کودک نوزاد است در امان از:
نیش زنبوران و گزند ماران،
زخم پنجه و دندان درندگان،
و زبان چنگ و منقار پرندگان.
عضلات او نرمند و استخوانهای او ظریف،
و چنگش محکم است و قوی.
با آنکه در هم آمیختن مرد و زن را نیازموده،
اندامهایش کاملند و آماده بر کار.
چون کودکان که تمام روز را فریاد توانند زد، بی‌گرفتگی صدا،
هر چیز او با هم هماهنگ است، در حد کمال.
شناختِ هماهنگی را ثبات خوانده‌اند،
و شناختِ ثبات را بصیرت و روشن بینی.
سعی در افزودن نیروی طبیعی را بدین گفته‌اند،
و گرایش به شدت و حرارت را تجاوزخوئی.
مصرف نیروافزون بر توازن و تعادل، خستگی می‌آورد،
و ناهماهنگی است با «راه و روش هستی و حیات».
و ناهماهنگی با «راه و روش هستی و حیات» پیشتازی است به سوی مرگ و نیستی.

۵۶

آنانکه می دانند سخن نمی گویند،

و آنانکه سخن می گویند نمی دانند.^۱

دریچه های (حسن) را به بند،

و حواس خود را متوقف ساز.^۲

تیزیها را کنند،

و پیچیدگیها را صاف کن.^۳

از درخشندگی خود بکاه،

خاکی باش،

و این همان یگانگی عارفانه است.

اگر به این مرتبه از یگانگی و یگانه بینی رسیده باشی،

دوستیها و دشمنیها از «راه» بازت نمی دارند،

و به دور از محاسبه سود و زیان،

و خالی از انتظار ستایش،

و بی ترس از دل آزاری سرزنش

حق را پاسدار خواهی بود،

۱. بر لبش قفل است و در دل رازها

عارفان که جام حق نوشیده اند

هر که را اسرار حق آموختند

لب خسوش و دل پر از آوازه‌ها

رازها دانسته و پوشیده اند

مهر کردند و دهانش دوختند

مولوی: مثنوی، دفتر پنجم

۲. چگونگی اشیاء و پدیده های خارجی از دریچه حواس پنجگانه به ذهن ما راه می یابد، اما یاد گرفته ها و ارزش نهادن های (ارزش نهادن های) عادت شده ما که از احساسها و آموزشهای گذشته ما نشأت گرفته اند - حقایق و چگونگی اشیاء خارجی را، در ورود از دریچه حواس، رنگ و نواهی می بخشند که لزوماً در حقیقت یا واقعیت وجود اشیاء، رویدادها و رفتارها نیست. در اینجا بستن دریچه های حس و متوقف ساختن حواس از آن جهت توصیه شده که حقایق و چگونگی ها به دور از ارزش گذاریهای عادت شده و تضادتهای از پیش جهت گرفته به ذهن ما راه یابند و این البته امری بس بعید و کاری بس دشوار است و متضمن تمرینها و مراقبه های بسیار. (مترجم)

۳. در زمینه کند کردن تیزیها و صاف کردن پیچیدگیها به توصیه ای که مولوی در دیوان خود کرده توجه فرمائید:

گوید سلیمان مر تراء بشو لسان الطیر را
دامی و مرغ از تر رمد، رو لانه شو، رو لانه شو

۵۷

رمز موفقیت در حکومت.

صراحت است و عدالت،

در جنگ حيله است و تدبیر،

و در کشورداری آزادگذاری و عدم دخالت.

من این رمز را از کجا می دانم؟

از اینکه:

هرجا ممنوعیت و محدودیت بیشتر است،

فقر و تنگدستی افزونتر است.

هرجا جنگ افزار فراوانتر است،

آشوب و اغتشاش گسترده تر است.

هرجا مهارتها پرورده تر است،

نوآوری شکوفاتر است.

و هر جا قانون و نظامنامه رایجتر است،

قانون شکن و خطاکار پر شمارتر.

پس، (فرمانروای) فرزانه آنکه:

خویشتن دار است تا مردم خود به اصلاح خود بپردازند،

صلح و آرامش را مرجح می دارد تا مردم خود حافظ نظم و قرار باشند،

در امور مردم دخالت نمی کند تا مردم خود به بهبود حال و کار خود بکوشند،

از مردم چیزی نمی خواهد تا مردم:

چون قطعه سنگی دستکاری نشده،

همان باشند که هستند،

صادق و بی تزویر.

و این والاترین مقامی است که انسان بدان تواند رسید.

حکومت هرچه در کار مردم کم دخالت تر است،

مردم ساده ترند و کم فریتر.

حکومت هرچه در کار مردم جستجوگر است و سختگیرتر

مردم پنهانکارترند و پرحيله تر.

مصیبت می تواند بارآور خوشبختی باشد،

و خوشبختی زمینه ساز بدبختی^۱

آینده را چه کسی می داند؟

آنجا که صداقت و سراسازی ناپدید است،

صادقان و سراسازان به دروغ کشانده می شوند و کژ راهی،

خوبی افسون می شود و افسونکاری،

و مردم افسون زده می مانند در زیانکاری و زیانباری.

بنابراین، فرزانه آنکه:

قاطع است، اما شکننده نیست،

بانفوذ است، اما خشنده نیست،

راست گفتار است، بی گزندگی،

درخشنده است، بی خیره سازی.

۱. «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» و شاید خوش ندارید چیزی را و آن شر است برای شما و شاید که دوست دارید چیزی را و آن خیر است برای شما و خداوند می داند و شما نمی دانید.

قرآن مجید سوره مبارکه بقره، آیه ۲۱۴

برای حکومت بر مردم و خدمت به خدا،

بهرتر از هر چیز خوشتنداری است.

خوشتن داری، پیروی از «راه و روش هستی و حیات» است،

و پیروی از «راه و روش هستی و حیات» (آموزنده) و افزاینده فضیلت.

آن را که فضیلت فراوان است، کاری ناشدنی نیست،

و آن را که کاری ناشدنی نیست حدودش بر کسی آشکار نیست،

و آن کس که حدودش بر کسی آشکار نیست،

حکومت را سزاوار است و برازنده.

حکمرانان اگر چون مادران پرورنده باشند و بارآورنده،

ریشه های حکمرانیشان عمیق و شاخه های فرمانروایشان گسترده خواهد بود،

و دوران حکومتشان طولانی و پاینده.

در حکومت، مادر بودن.

ریشه دوانیدن به اعماق است و استقامت افزودن بر ساقه،

و «راه و روش هستی و حیات» را فنا ناپذیری از چنین ریشه است و از چنین ساقه.

اداره یک کشور کاری است به ظرافت پختن یک ماهی کوچک.^۱
کشوری که در هماهنگی با «راه و روش هستی و حیات» اداره گردد،
پلبیدی و شرارت را در آن راه نیست.
نه آنکه پلبیدی و شرارت نابود است،
بلکه پلبیدان را توان پلبیدن و شیران را نیروی دل خلیدن نیست.
نه تنها آنانکه توان آزار یکدیگر را دارند آزار یکدیگر را روا نمی‌دارند،
فرزانه نیز از آزار آنان در امان است،
و چون کسی را آزار دیگران نیست،
فرزانگی در همه می‌شکوفد و بارور می‌گردد.

۱. ماهی هرچه کوچکتر باشد دستکاری آن فاسد شدنش را تسریع و پختنش را دشوارتر می‌کند، پس در اداره یک کشور لازمه موفقیت، به مانند پختن یک ماهی کوچک، ظرافت زیاد است و دستکاری کم.

کشورهای بزرگ چون زمینهای فرودستند،
جائی که نهرها و رودها همه در آن به هم می‌پیوندند.
چون زنان که در سطح زیرین با آرامش و سکون، بر مردها پیروزند،
کشورهای بزرگ، از سرزمینهای کوچک، در خود می‌کشند و برخود می‌افزایند،
و کشورهای کوچک، با پیوستن به کشورهای بزرگ، به بزرگی می‌گرایند.
پس:
فروتان بر فراتنان پیروزند،
و فراتنان در ژرفای فروتنان جذب شونده.
کشورهای بزرگ را بالاترین نیاز پذیرفتن مردمان است،
و کشورهای کوچک را بزرگترین نیاز موقعیت کار برای مردمان.
پس:
کشورها چه بزرگ و چه کوچک،
اگر از «راه و روش هستی و حیات» پیروی کنند،
نیازهایشان برآوردنی است.
به شرط آنکه:
بزرگها فروتن باشند.
و کوچکها در دامن فروتنی بزرگها جای گیرنده.

۱. هرکجا بستی است آب آنجا رود.

«راه و روش هستی و حیات» منشاء موجوداتِ بی شمار است،
خوبان آن را محافظند،

و بدان در آغوش آن محفوظ.

با زبان خوش به مقامات بالا توانی رسید،

و با رفتار خوش به احترام و عزت و فراتر از دیگران.

حتی آنکه بد می کند رهایش مکن.

آنگاه که امپراطور تاج بر سر می گذارد،

و یا روزی که وزیری بزرگ به کار مشغول می شود،

هدیه چه کسی ارزشمندتر است؟

آنکه بشم را همراه با چهار اسب عرضه می دارد؟

یا آنکه، بی حرکت از جای خود، «راه و روش هستی و حیات» را توصیه می کند؟

از چیست که «راه و روش هستی و حیات» ارزشمندتر است و مقبولتر از همه؟

آیا پیشینیان نگفته اند که:

با پیروی از «راه و روش هستی و حیات» جویندگان یابنده اند

و گنه کاران بخشوده؟

پس بی سبب نیست که:

امپراطوران و دولتمردان را گنجینه ای کارآمدتر از (شناخت)

«راه و روش هستی و حیات» نیست.

کار کن، بی دستکاری در طبیعت،

پی گیر باش، بی دخالت،

با اشتها بخور، گرچه خوراک بی مزه باشد و بی چاشنی.

کوچک را پرورش ده و به بزرگی رسان،

اندک را بیفزای و افزونی بخش،

و بدی را با نیکی پاداش ده^۱.

به مسائل زندگی پرداز، پیش از آنکه مشکل زندگی شوند،

و مشکلات کوچک را حل کن، پیش از آنکه مشکلات بزرگ شوند.

در جهان:

هر مشکلی در آغاز آسان بوده.

و هر بزرگی از کوچکیها پدید آمده.

فرزانگان را بزرگی و عظمت از آن است که:

برای بزرگ بودن نمی کوشند^۲.

آنکه بی دوراندیشی وعده می دهد، اعتماد نمی انگیزد،

و آنکه هر چیز را آسان می انگارد، با دشواری روبرو می گردد.

پس، فرزانه چون:

هیچ کاری را در نخست آسان نمی انگارد،

در عمل هیچ کاری را مشکلتر از آنچه انگاشته نمی پندارد،

و در نتیجه مشکلی را مشکل نمی باید.

۱. در زمینه چنین رهنمودی به تفاوت بینش و توصیه لائوتزو و کنفیوس در صفحه ۹ از مقدمه مترجم مراجعه

فرمائید. مترجم

۲. عیب است بلند برکشیدن خود را

وز جمله خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده نباید آموخت

دیدن همه کس را و ندیدن خود را

سید علی همدانی (قرن هشتم هجری)

هر چیز را تا ساکن است بهتر می توان نگه داشت،
 هر بیماری را، در ابتدای بروز، بهتر می توان معالجه کرد،
 هر چیز را تا تَرَد و ظریف است بهتر می توان شکست،
 و هر چیز را تا خرد و کوچک است بهتر می توان از هم پاشید.
 با هر رویداد پیش از آنکه روی دهد آماده روپارویی باش،
 و هر کارت را پیش از آنکه به بی نظمی کشد به نظم آور.
 هر درختی که قطرش در دایره بازوان نمی گنجد،
 در آغاز جوانه ای بوده است قابل نگهداری بین دو انگشت.
 هر ساختمانی که تا طبقات بسیار بلندی یافته،
 پایه اش بر سطح زیرین و خاک استوار است،
 و سفرهای طولانی، از گامهای کوتاه آغاز گشته اند.
 دخالت در راه و روش طبیعت، تخریب طبیعت است،
 و چنگ زدن برای تملک از دست دادن آن،
 فرزانه کسی است که:

در کار طبیعت مداخله نمی کند، پس چیزی را خراب نمی کند،
 و بر چیزی چنگ تملک نمی اندازد، پس چیزی را از دست نمی دهد.
 مردمان، معمولاً در پایان کار و نزدیک به موقعیت و پیروزی است که
 کار را خراب می کنند و شکست می خورند.

تا کار به اتمام رسد و تو پیروز باشی:
 در پایان به همان اندازه دقیق باش که در آغاز بوده ای،
 پس فرزانه:

می خواهد که نخواهد،

چیزی را به خاطر نایاب بودنش طالب نیست،

آموخته است که آموخته هایش را مطلق نداند و پایبند بی قید و شرط آنها نباشد،

دیگران را به آنچه از دست داده اند بازگرداند،
 و هر موجودی را یاری کند تا بر طبیعت خود باشد،
 و هر کار را بی دخالت در امور طبیعت به انجام رساند.

در گذشته، آنان که در پیروی از «راه و روش هستی و حیات»

بر دیگران پیشی گرفته بودند،

مردم را از آن آگاه نمی ساختند، بلکه در بی خبری از آن نگاه می داشتند.

حکمرانی بر مردم بسیار مشکل است، چون مردم بسیار زیرکند.

پس:

زیرکی در کار حکومت، زیانبخشی در اداره امور است،

و حاکمانی که در اداره امور مردم زرنگی به کار نمی بندند،

مایه برکت و رونق کشورند.

اینها دو معیارند که شناخت و درکشان فضیلتی است اساسی و بنیادی.

فضیلت اساسی و بنیادی عمیق است و وسیع،

و بازگرداننده همه چیز، به وحدت و هماهنگی،

وحدت و هماهنگی آغاز جهان که:

دربگیرنده همه چیز بود و اداره کننده همه چیز.

چگونه است که دریا سلطان صد دره است،

(و فروکشنده رودخانه ها به خود)^۱؟

چون در پائین گستردن خود بر همه بالاتری یافته،

و توانسته است سلطان (و خراج گیر) دره ها گردد.

به همین روال:

آنکه می خواهد مردم را رهنمائی کند،

باید فروتنی پیشه سازد،

و آنکه می خواهد مردم را رهبری کند،

باید پیرو (خواست جمعی) مردم باشد^۲

به این ترتیب، فرزانه کسی است که:

خود را بر فراز مردم جای می دهد، بی تحمیل وزن خود،

در جلوی مردم حرکت می کند، بی سد کردن راه مردم،

و مردم او را پشتیبانند، بی احساس دلخستگی.

چرا چنین است؟

چون او را با کسی قصد رقابت نیست.

۱. هرکجا پستی است آب آنجا رود.

مولوی: مثنوی، دفتر سوم

۲. در این مورد داستانی از انقلاب کبیر فرانسه گفته شده که خالی از لطف نیست. «در روزهای انقلاب کسی در خیابان با یکی از دوستان انقلابی خود مشغول صحبت بود. عده ای شعارگویان از خیابان بهلولی می گذشتند. مرد انقلابی با شنیدن شعار آنان گفت: «من رهبر اینها هستم، باید بدنبالشان بروم، و خدا حافظی کرد و در پی جمعیت به راه افتاد». خوانندگان که در زمینه پیروی رهبر از خواستها و نیات رهروان علاقه به تحقیق و کاوش دارند می توانند مبحث «تئوری تعامل» (Interaction Theory) را در مآخذ شماره (13 --- 271 - 269) مطالعه فرمایند.

همه می‌گویند: «راه و روش هستی حیات» چنان وسیع و گسترده است که:
چیزی را به آن مانند نیست.

(آری) چون چنان وسیع است و گسترده، بی‌مانند است و متفاوت،
و اگر ماندی داشت، از همان گذشته‌های دور، کوچک شده بود و اندک.
من سه گنجینه دارم که هر سه را عزیز می‌دارم:
اولی، ترحم است،

دومی، صرفه‌جوئی است،

و سومی جرات فروتن بودن.

ترحم دلبری می‌آورد،

صرفه‌جوئی توان بخشندگی می‌دهد،

و فروتنی به فراتنی می‌انجامد.

(ای اسف) امروزه:

دلبران را ترحم نیست

بخشندگان را صرفه‌جوئی نیست،

و فراتنان را فروتنی.

و این، به یقین، رهسپردن است به سوی نابودی.

با ترحم، درحمله پیروز می‌گردی،

و در دفاع نیرومند و پراستقامت.

ترحم هدیه‌ای است خداوندی.

برای کمک به مردمان و حراست آنان.

آنکه در جنگاوری برتر است، شرور نیست.

آنکه در رزمندگی ماهر است، غضبناک نیست،

آنکه در پیروزی بر دشمنان باتجربه است، انتقام گیرنده نیست.

و آنکه در به کار گرفتن دیگران ورزیده است، متکبر نیست.

این خصوصیات را از گذشته‌های دور،

فضیلت انجام امور، بی‌سخت‌کوشی خوانده‌اند.

و توانائی در کار با مردم دانسته‌اند،

و هماهنگی و یگانگی با خدا شمرده‌اند.

آشنایان با فنون نبرد می‌گویند:

در جنگ مهمان مباش، مهماندار باش^۱.

یک بند انگشت پا به جلو مگذار، یک قدم به عقب بنشین.

و این همان است که نبرد آزمودگان برد «پیشروی بی‌نشان از حرکت» خوانده‌اند.

آستین بالا زدن، بی‌نمایش جنگ افزار،

تسخیر دشمن، بی‌حمله بر او،

مسلح بودن، بی‌حمل سلاح.

(در جنگ) هیچ فاجعه‌ای مهلک‌تر از خوار و زبون شمردن دشمن نیست.

دشمن را خوار و زبون بشمار که هر چه عزیز می‌داری از دست می‌دهی.

در جنگ هر زمان دو نفر رودروی یکدیگر می‌ایستند،

برنده نهایی آن کسی که با شفقت‌تر است.

درک سخنان من سهل است.

و به کار بستنش آسان.

با این حال: کسی سخنانم را درک نمی‌کند.

و کسی رهنمودهایم را به کار نمی‌بندد.

سخنان مرا آغازی در گذشته‌های دور است.

و کارهای مرا نظمی و قاعده‌ای.

مردمان چون این را نمی‌دانند. من ناشناخته می‌مانم.

آنان که مرا می‌شناسند اندکند.

و آنان که به تخریب من می‌پردازند (به سبب ناآشنائی مردم با من).

مورد احترامند و تحسین.

پس، فرزانه کسی است که:

با جامه ژنده گوهر شناخت مرا در سینه دارد.

۱. برای جنگیدن، چون مهمان، به خانه و مرز و بوم دیگران مرو بلکه اگر دشمنان برای جنگیدن به خانه و مرز و بوم تو بیایند چون مهماندار پذیرای آنان باش. (مترجم)

اینکه بدانیم که نمی‌دانیم قدرت زاست،
و اینکه ندانیم و فکر کنیم که می‌دانیم مشکل‌زا^۱
آنکه از بیماری خود آگاه است، به تأمین سلامت خود در راه است
آنکه سلامت را می‌جوید، در پی شناخت بیماری است،
و جلوگیری از بیماری، پیش از ابتلاء به بیماری.

وقتی احساس خُرمَت از میان مردمان رخت بریندد،
فاجعه بر آنان فرو آمدنی است.
مردمان را در خانه راحت بگذار،
و در کارشان فارغ از نگرانی.
مردمان اگر در خانه راحت باشند و در کارشان فارغ از نگرانی.
حکومت ترا باری برگرده خود نمی‌یابند،
و به آن تن می‌دهند بی‌خستگی و روی گردانی.
فرزانه آنکه:
خود را می‌شناسد، بی‌خودنمائی،
خویشتن را دوست می‌دارد، بی‌خودستائی.
به شناخت خویش می‌پردازد،
و احترام خویش را نگه می‌دارد،
خودنمائی را فرو می‌هد.
و خودستائی را فرو می‌گذارد.

۱. «آن کس که بداند و بداند که بداند»
«و آن کس که نداند و بداند که نداند»
«و آن کس که نداند و نداند که نداند»

اسب خرد از گنبد گردون بجهاند»
او لاشه خبر خویش بمنزل برساند»
در جهل مرکب ابدالدهر بماند»
فخرالدین رازی

آنکه به بی پروائی دلیر است. به ملاقات مرگ می شتابد.

و آنکه به پروا دلیر است. حافظ زندگی است.

از این دو یکی ره به سوی نیکی دارد و دیگری زهنورد بدی است.

بعضی کارها پسند خداوند نیستند.

اما، چه کسی دلیل آن را می داند؟

حتی فرزندگان را، در این زمینه، اطمینان خاطر نیست.

راه و روش طبیعت:

پیرزوی و برتری است. بی ستیزه گری،

پاسخ دادن است، بی کلام و سخن گوئی،

به خود خواندن است، بی فراخوانی،

برنامه ریزی است، در آرامش و وقار.

تور خداوند توری فراگیر است، به همه جا گسترده،

با شبکه هائی نه چندان به هم پیوسته،

همه را در خود دارد، پردازنده و پرورنده.

وقتی مردم از مرگ نهراسند،

تهدیدشان به مرگ بیهوده است.

وقتی مردم در وحشت دائم از مرگ به سر برند،

و مجازات خطاکاری مرگ باشد،

مأموران اعدام نیز بر خود ایمن نخواهند بود،

و آنگاه چه کسی خواهان قبول نقش جلاد است؟

طبیعت خود معدوم کننده است،

و معدوم ساختن، به جای طبیعت، بریدن چوب است به جای استاد نجاری.

و در بریدن چوب، به جای استاد نجاری، کمتر کسی است که به دست خود آسیب

نرساند.

وقتی دولتمردان از کشت و کار مردم بیشتر از حد لازم مالیات بردارند،
مردم گرسنه می‌مانند و محتاج.
حکومت بر مردم مشکل است زیرا:
حکمرانان را اشتیاقِ دخالت در کار مردم فراوان است،
و از دخالت در کار مردم است که حکومت بر مردم آسان نیست.
مردم از مرگ نمی‌هراسند زیرا،
زندگی را با امن و راحت می‌خواهند.
آنان که در طلب امن و راحت از مرگ نمی‌هراسند،
فضیلتی دارند که با آن بر کسانی فائق می‌شوند،
که در ناز و نعمت جرأت مردن ندارند.

در تولد، انسان نرم است و انعطاف‌پذیر،
و در مرگ سخت است و خم ناپذیر.
(همچنین) همه موجودات، به مانند درختان و گیاهان،
تا زنده‌اند و روینده، نرمند و خم شونده،
و در مرگ سختند و خم ناپذیر.
از این روی:
آنانکه سختند و انعطاف‌ناپذیر رهروان مرگند،
و آنانکه نرمند و انعطاف‌پذیر همراهان زندگی،
بنابراین:
سپاهیان سخت و بی‌نرمش محکوم به شکستند،
و درختان خم ناشونده طعمه تیر.
خشک و خشن باش، اوفتانی،
نرم باش و انعطاف‌پذیر، روبانی^۱

۱. در بهاران کی شود سرسبز سنگ
سالمات تو سنگ بودی دلخراش

خاک شو تا گل بروی رنگ رنگ
آزمون را یک زمانی خاک باش
مولوی: مثنوی - دفتر اول

«راه و روش هستی و حیات» چون چله کمان است، که در کار خود، سر زبرین را به فرود و سر فرو دین را به فراز می کشاند.

از آنچه در فزونی است می ستاند،

و به آنچه در کمبود است می رساند.

راه و روش طبیعت کم کردن از زیاده هاست،

برای جبران کمبودن ها^۱

آدمیان را راه و روش جز این است،

از آنانکه کم دارند می ستانند،

و به آنانکه زیاده دارند می خوراندند.

آن کیست که آنچه بیش از نیاز دارد با دیگران در میان می گذارد؟

فقط کسی که «راه و روش هستی و حیات» را سرمشق زندگی خود ساخته است.

پس، فرزانه کسی است که (چون راه و روش هستی و حیات):

سود می رساند، بی انتظار سپاس.

کارش را به پایان می برد، بی ادعای برتری.

و پیروز می شود، بی نمایش پیروزمندی.

در زیر آسمان هیچ چیز چون آب نرم و فرو افتادنی نیست،

و در عین حال، هیچ چیز چون آب،

سختیها و سفتیها را نرم کردنی و بلندیها را فرود آوردنی نیست.

و در این توانائی، هیچ چیز را با آب قدرت برابری نیست^۱.

بدینگونه است که ضعیف بر قوی پیروز شدنی است،

و سخت در نرم حل شدنی.

در زیر آسمان، همه کس بر این حقیقت آگاه است،

اما هیچ کس آن را به کار نمی گیرد.

(بی سبب نیست که) خردمندان گفته اند:

آنکه حقارت های کشورش را می شناسد سزاوار فرمانروائی بر مردم است،

و آنکه سپر بلای مردم می شود برازنده رهبری آنان.

سخنهای صاف و ساده، چه بسا (چون این سخنان)، پیچیده و بازگونه می نماید.

۱. الف هراکلیتوس فیلسوف یونانی که لقب «مهم» به او داده شده است و در حدود سالهای ۵۳۶ تا ۴۷۰ یا ۴۸۰ قبل از میلاد می زیسته، نظریه اش درباره تغییرناپذیری تغییر در جهان معروف است. او نظریه دیگری دارد درباره «جمع اضداد» و می گوید «مردم نمی دانند که آنچه در حال تغییر است چگونه با خود توافق دارد. این توافق و هماهنگی دو کشش متضاد است، مانند هماهنگی کششهای کمان و زه».*
ب: درباره «جمع اضداد» به توافق نظر شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف ایرانی (۳۷۵ تا ۴۴۰ هجری قمری) با لائوتسه و هراکلیتوس توجه فرمایید که روزی در حتام گفته بود:

«ما را چنین می نماید که دو مخالف جمع شوند چندین راحت باز می دهد. آب و آتش...»*

* (۱ ... ۷۵۵)

* (۷ ... ۱۵۶ و ۱۵۷)

۱. چو آب آهسته زیرگه درآیم

چکم از ناودان من قطره قطره

بناگه خرمن گه در رسیم

چو توفان من خراب صد سرایم

مولوی: کلیات دیوان شمس

هنگامی که بین دشمنان صلح برقرار می شود.
مقداری دل آزرده گیها به جا ماندنی است.
با این دل آزرده گیها چه می توان کرد؟
فرزانه آنکه:

در شرایط صلح دست پائین را می گیرد، بی مطالبه غرامت.
با فضیلت آنکه:
در برقرار کردن صلح به راه است. بی سختگیری و لجاجت.
«راه و روش هستی و حیات» انصاف است. بی جانبداری.
(یعنی) همیشه جانبدار نیکوان است و نیکوئی.

کشور آرمانی 'کشوری است با جمعیت کم،
و مردمی که با داشتن جنگ افزار به جنگ نمی پردازند،
مرگ را ناچیز نمی شمارند و به سفرهای طولانی نمی روند.
قایق و گاری دارند، اما به کار نمی بندند.
شمشیر و زره دارند، اما نیازی به نمایش آن نمی بینند.
مردان (برای ثبت و ضبط حسابها) به جای نوشتن،
ریسمانهای گره زده را به کار می گیرند.
خوراکها مطبوعند و ساده
و لباسها در عین سادگی دلپسند،
خانه ها در امن و آرامش،
و رفتارها و عاداتها شادی آفرین.
گرچه کشورهای همجوار در برد دیدشان است،
و بانگ خرو سها و شگها از دو طرف شنیدنی،
مردمان به پیری می رسند و به ترک جهان می گویند،
خوشنود از زیستن در موطن خود،
و بی نیاز از روی آوردن به کشورهای دیگر.

۱. کشور آرمانی، مدینه فاضله یا اتوپیا: در زبان یونانی ou به معنی «نه» و Topos به معنی «جاء» می باشد که رویهرفته ترجمه تحت اللفظی آن «ناجاء» می شود و اخیراً آن را «ناکجا آباد» ترجمه کرده اند. افلاطون در **جمهور**، توماس مور در **اتوپیا** و الدوس هاکسلی در **جزیره خصوصیات شهر** یا کشور آرمانی خود را بیان داشته اند. قطعه هشتم از گفته های منسوب به لاتوتزو بیان خصوصیات چنان شهری از نظر اوست. مقایسه نظرات درباره این شهرهای آرمانی بسیار جالب و آموزنده است.

۲. در چین باستان، قبل از اختراع خط و استفاده از آن، برای ثبت و ضبط قولها و قرارها، با گره زدن بر ریسمان قولها و قرارها را ثبت و ضبط می کرده اند. چنین برمی آید که در زمان لاتوتزو نوشتنها و بایگانی کردنهای عهد و قرارها جلوگیری از عهد شکستنها و قرار گسستنها نبوده و او آرزوی بازگشت به گذشته های ساده تر و صادقانه تر را داشته است. در کشور خود ما، می گویند، در گذشته بین جوانمردان وثیقه عهدها و قرارها موئی از سیل بوده که ارزش اجرائی آن، یعنی پایبندی به آن، به مراتب از پایبندی به عهد و قرارهای ثبت شده محضری بیشتر و محکمتر بوده است.

همچنان که سخن درست ممکن است خوشایند نباشد،
سخن خوشایند ممکن است درست نباشد.
خردمند در سخن به مجادله نمی پردازد،
و آنکه در سخن به مجادله می پردازد ممکن است خردمند نباشد.
عاقل آن است که: بصیرتش افزون بر دانسته های اوست،
و احمق آن که: دانسته هایش افزون بر بصیرت اوست.
فرزانه کیست؟ آن که:
هرگز چیزی را انبار و احتکار نمی کند،
با خدمت به دیگران غنی می گردد،
و با بخشش به دیگران برکت می یابد.
«راه و روش هستی و حیات» سودبخشی است بی زیان بخشی،
و راه و روش فرزندگان نیکوکاری است بی مداخله و مجادله.

فهرست مآخذ

۱. راسل، برتراند. تاریخ فلسفه غرب. ترجمه: نجف دریابندری. کتاب اول، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ پنجم ۱۳۵۴.
 ۲. رومی، مولانا جلال الدین محمد بلخی. کلیات دیوان شمس تبریزی تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر. چاپ ششم ۱۳۵۵.
 ۳. رومی، مولانا جلال الدین محمد بلخی. مثنوی. تهران: کلاله خاور. تاریخ ندارد.
 ۴. شبستری، شیخ محمود. گلشن راز در: شیخ محمد لاهیجی. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. با مقدمه آقای کیوان سمیعی. تهران: کتابفروشی محمودی. تاریخ ندارد.
 ۵. شمس تبریز. مقالات. به تصحیح و تحشیه و مقدمه احمد خوشنویس (عماد) تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی. ۱۳۴۹.
 ۶. فروغی، محمدعلی. سیر حکمت در اروپا. جلد سوم. چاپ دوم. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلی شاه. تاریخ ندارد.
 ۷. مشیری، فریدون (انتخاب و تلخیص) یکسان نگرستن. شیخ ابوسعید ابوالخیر مهبینی. تهران: انتشارات صفیعلی شاه. تاریخ ندارد.
 8. Ch'u chai with winberg chei, The Story of Chinese philosophy. New york: Washington square press. 1961.
- این کتاب را جناب آقای ع پاشائی به نحو نیکو و شایسته ای با همان عنوان تاریخ فلسفه چین ترجمه فرموده اند که نخست مؤسسه انتشارات مازیار در سال ۱۳۵۴ و سپس نشر گفتار در سال ۱۳۶۹ آن را به چاپ رسانیده است.
9. Encycolopedia of Wold Religions London: Octopus Books Ltd. 1975.
 10. Engels, Frederick. "Dialectics of Nature", p.180. Quoted in G.khozin. The Biosphere and Politics Moscow: progress publishers. 1979.
 11. Frankl Viktor E. Man's Search for Meaning. New York: Pocket Books. 1963.
- این کتاب را جناب آقای دکتر اکبر معارفی به نحو بسیار عالمانه و شایسته ترجمه فرموده اند و

۱. الف. مَنْ زَادَ عِلْمَهُ عَلَى عَقْلِهِ وَبَالَ أَمْرُهُ «آنکه علم او افزون بر عقل اوست کارش درست نیست.

ب. اسکار وایلد، شاعر انگلیسی (۱۸۵۴ تا ۱۹۰۰ میلادی) در نمایشنامه پادبزن خانم ویندر میر مطلبی را از زبان شخصیت های نمایشنامه اش بیان می کند که ذکر آن در این زمینه شاید خالی از لطف نباشد.
سبیل گراهام: «چه کسی عیبجو و سنگ خُلق است؟»
لُرد دارلینگتون: «کسی که قیست هر چیز را می داند و ارزش هیچ چیز را نمی داند.»

12. Fromm Eric. The Sane Society. London: Routledge & Kegan paul Ltd. 1973.
 13. Gibb, C.A."leadership" in G.Lindsey & E. Aronson (Eds.)
The Handbook of Social Psychology. (2nd ed.) . Vol. 4. Reading, Massachusetts. 1969.
 14. Jaspers Karl. Socrates, Buddha, Confucius, Jesus. Translated by Ralph Manheim. New York: Hercourt, Brace & World, Inc. 1962.
 15. Lao Tzu. Tao TE CHING. Translated by. D.C.Lau. Harmondsworth, Middlessex,
 16. Lao Tzu. Tao Te Ching. Translated by: Gia Fe Fong & Jane English. New York: Vintage Books. 1972.
- این کتاب را جنابان آقایان هرمز ریاحی و بهزاد برکت به فارسی برگردانیده‌اند و مؤسسه انتشاراتی نشر نو به نحوی بسیار زیبا و در قطع چاپ انگلیسی آن منتشر ساخته است. آقای هرمز ریاحی و خانم فرشته مولوی قبلاً با ترجمه بسیار شیوا و زیبای خود از جوناتان مورغ دریائی اثر ریچارد باخ خدمت بزرگ و شایان تحسین به دوستداران ایرانی ادبیات عرفانی امروزی جهان فرموده‌اند. لذت خواندن ترجمه زیبای آنان برای این بنده به هیچ وجه کمتر از لذت خواندن متن اصلی آن کتاب نبوده است.
17. Lao Tzu. The Way of Life. Tao Te ching. Translated by: R.B.Blakney. New York: Mentor Books. 1955.
 18. Olmstead A.T. History of Persian Empire Chicago: The University of Chicago Press. (3 rd impression) 1948.
 19. Ontony Flow (Editorial Consultant) A Dictionary of Philosophy London: Pan Books Ltd. 1984.
 20. Smith Huston. The Religions of Man. New York: Prential Library. Herper & Row. 1965
 21. The Way of Life according to Lau Tzu. Translated by: Witter Bynner. New York: Capricorn Books. 1962.